

اسماعیل بن عمر

کنیه‌اش ابومنذر بوده و از سفیان ثوری و مالک بن انس روایت می‌کرده است.

عُبَید بن ابی قُرّة^۱

محمد بن سابق

کنیه‌اش ابوجعفر و آزاد کرده و وابسته بنی تمیم و از مردم کوفه بوده است. او به بغداد آمده و در محله قطیعة ربیع ساکن شده و به بازرگانی پرداخته است و در بغداد درگذشته است.

سعید بن عبدالرحمان بن جَهیل جُمحی

او عهده‌دار قضاوت بخش عسکر مهدی بغداد بوده و همان‌جا درگذشته است.

عبدالرحمان بن ابی زناد

کنیه‌اش ابومحمد بوده و نخست برای انجام کاری به بغداد آمده و محدثان بغداد از او حدیث شنیده‌اند و چون از پدر خویش روایت می‌کرده او را ضعیف می‌شمرده‌اند، او به روزگار خلافت هارون به سال یکصد و هفتاد و چهار در بغداد درگذشته و در گورستان دروازه کاه‌فروشان به خاک سپرده شده است.

پسرش، محمد بن عبدالرحمان بن ابی زناد

کنیه‌اش ابوعبدالله بوده و عموم مشایخ پدرش را ملاقات کرده است، او محدثی مورد

۱. در همه نسخه‌ها فقط نام او آمده و هیچ توضیحی داده نشده است.

اعتماد بوده و دانش فراوانی داشته است ولی پیش از آنکه مردم از او حدیث بشنوند بیست و یک روز پس از مرگ پدرش به سال یکصد و هفتاد و چهار در پنجاه و چهار سالگی در بغداد درگذشت و در گورستان خیزران به خاک سپرده شد.

هشتم بن بشیر واسطی

کنیه اش ابو معاویه است، او ساکن بغداد شد و در همان شهر به روز سه شنبه یی از ماه شعبان سال یکصد و هشتاد و سه به روزگار خلافت هارون درگذشت، محدثی مورد اعتماد بوده است ولی اسناد حدیث را نمی آورده است.

اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم

او آزاد کرده و وابسته عبدالرحمان بن قطبه اسدی از قبیله اسد خزیمه و از مردم کوفه بوده است. مقسم پدر بزرگ اسماعیل از اسیران قیقانیه^۱ است، جایی میان خراسان و زابلستان. ابراهیم بن مقسم بازرگان و از مردم کوفه بود او برای بازرگانی به بصره می آمد و چیزی می خرید و بازمی گشت، یک بار که در بصره بیشتر ماند با عُلَیة دختر حسان که از آزادکردگان و وابستگان بنی شیبان بود ازدواج کرد، عُلَیة بانویی خردمند و نامور به فضل بود و در محله عَوْقه بصره خانه یی داشت که به نام او معروف بود، صالح مری و کسان دیگری از روی شناسان و فقیهان بصره به حضورش می رفتند. او پیش آنان می آمد و با آنان درباره حدیث و مسائل فقهی گفتگو می کرد، عُلَیة برای ابراهیم به سال یکصد و ده اسماعیل را بزاد، اسماعیل به مادر خود عُلَیة منسوب شد و در بصره اقامت کرد، عُلَیة پس از اسماعیل پسر دیگری به نام ربیع برای ابراهیم بزاد.

کنیه اسماعیل ابو بشیر و محدثی استوار و مورد اعتماد و حجت بوده است، او سرپرستی اوقاف و صدقات بصره را برعهده گرفت و در سالهای پایانی خلافت هارون سرپرست مظالم بغداد شد. خود و فرزندانش مقیم بغداد شدند و اسماعیل در بغداد

۱. قیقان: از سرزمین سند و به جانب خراسان است، یاقوت در معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۹۸ چاپ ۱۹۰۶ میلادی مصر درباره آن و فتوحات مسلمانان در آن سرزمین توضیح داده است.

خانه‌هایی خرید و در همان شهر به روز سه‌شنبه سیزدهم ذی‌قعدة سال یکصد و نود و سه درگذشت، پسرش ابراهیم بن اسماعیل بر پیکرش نماز گزارد و روز چهارشنبه در گورستان عبدالله بن مالک به خاک سپرده شد، روزی که اسماعیل درگذشته و کعب بن جراح در بغداد بود.

اسماعیل بن زکریاء بن مُرّة

از آزادکردگان و وابستگان خاندان سواة بن حارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه بوده و کنیه ابوزیاد داشته و بازرگان گندم و چیزهای دیگر بوده است، او از اهل کوفه بوده که در بخش حمید بن قحطبه بغداد ساکن شده است، و در همان شهر در آغاز سال یکصد و هفتاد و سه در هفتاد و پنج سالگی درگذشته است.

عنبسة بن عبدالواحد قرشی*

ابوسعید مودب

نامش محمد و پسر مسلم بن ابی وَضاح و از نژادگان قبیله قضاعه است، اصل او از منطقه جزیره بوده است، هنگامی که منصور سرپرستی ناحیه جزیره را عهده‌دار شد ابوسعید را ملازم پسر خود مهدی که در آن هنگام ده سال داشت قرار داد و ابوسعید همراه او به بغداد آمد، منصور سپس سفیان بن حسین را حاجب و ملازم مهدی قرار داد و مهدی ابوسعید را حاجب و ملازم پسر خود علی قرار داد و ابوسعید همواره با او بود و به روزگار خلافت هادی در بغداد درگذشت و در گورستان خیزران به خاک سپرده شد، خانه ابوسعید در محله رصافة بغداد بود.

ابوسعید از سالم افطس و خصیف و عبدالکریم جزری و علی بن بدیمه و ابراهیم بن ابی حرّه و هشام بن عروة و یحیی بن سعید و محمد بن عمرو بن علقمه و اعمش و اسماعیل بن ابی خالد و مشعر و اجلح کندی و سلیمان تیمی و جز ایشان روایت کرده و محدثی مورد اعتماد بوده است.

ابواسماعیل مؤدب

نامش ابراهیم و نام پدرش سلیمان بوده است.

عباد بن عباد بن حبيب

بن مهلب بن ابی صفرة عتکی، کنیه‌اش ابومعاویه و محدثی مورد اعتماد بوده و گاهی اشتباه می‌کرده است، او از ابو حمزه و و از واصل وابسته ابو عینه روایت کرده است، عباد از مردم بصره بوده است که به بغداد کوچ کرده و آنجا ساکن شده و همانجا درگذشته است.

فرج بن فضالة

کنیه‌اش ابوفضاله و از مردم شهر حمص شام بوده است که به بغداد آمده و عهده‌دار بیت‌المال در آغاز خلافت هارون شده است، او در هسته اصلی بغداد که به شهر ابو جعفر منصور معروف بوده سکونت داشته است و به سال یکصد و هفتاد و شش همانجا درگذشته است، فرج در حدیث ضعیف بوده و گاهی از او روایت شده است.

اسماعیل بن جعفر

بن ابی کثیر مدنی او محدثی مورد اعتماد و فراهم آورنده پانصد حدیثی است که مردم از او شنیده‌اند، اسماعیل از مردم مدینه بوده و به بغداد آمده و تا هنگام مرگ همانجا مقیم بوده است.

عبیدالله بن عبیدالرحمان اشجعی

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان بوده است، او کتابهای ثوری را مطابق با واقع روایت کرده است و

کتاب جامع از او روایت شده است، او از مردم کوفه بوده که به بغداد آمده و تا هنگام مرگ همان جا مقیم بوده است.

عمار بن محمد

کنیه اش ابویقظان و خواهرزاده سفیان بن سعید ثوری و محدثی مورد اعتماد بوده است. او از عطاء بن سائب و کسان دیگری از کوفیان روایت کرده است، او از مردم کوفه بوده و به بغداد آمده است و تا هنگام مرگ در همان شهر بوده است.

طلحة بن یحیی الانصاری

او در بخش انصار بغداد ساکن بوده است، از یونس بن یزید ایلی روایت کرده است و عباد بن موسی از او احادیث بسیار شنیده است.

مروان بن شجاع

او را به سبب آنکه راوی خصیف بوده است خصیفی می‌گفته‌اند، او از مردم شهر حران جزیره بوده و به بغداد آمده است و مربی و آموزگار فرزندان امیر مؤمنان موسی - هادی - شده است و تا هنگام مرگ در بغداد ساکن بوده است.

عبیده بن حمید تیمی

کنیه اش ابو عبدالرحمان و محدثی مورد اعتماد و پسندیده سیرت و نکوحدیث و اهل کوفه بوده است، او دانای به علوم عربی و نحو و قراءت بوده و به روزگار خلافت امیر مؤمنان هارون به بغداد آمده است، هارون او را از پیوستگان درگاه مأمون قرار داد و او همراه مأمون بود و سرانجام در بغداد درگذشت.

ابو حفص آثار

نامش عمر و پسر عبدالرحمان اسدی و محدثی مورد اعتماد بوده است، او از منصور بن معتمر و جز او روایت کرده است، او از مردم کوفه بوده که به بغداد آمده و تا هنگام مرگ همان جا مقیم بوده است.

ابوعبیده خداد

نامش عبدالواحد بوده است.

مروان بن معاویه

بن حارث بن اسماء بن خارجه بن حصن بن حذیفة بن بدر فزاری، کنیه اش ابو عبدالله و از مردم کوفه بوده است، او نخست به مرز کوچ کرد و مدتی همانجا ماند و سپس به بغداد آمد و همان جا ساکن شد و بغدادی ها از او حدیث شنیدند، او محدثی مورد اعتماد بوده است، سپس به مکه رفت و مقیم آن جا شد و همان جا در دهه اول ذی حجه سال یکصد و نود و سه به روز هفتم درگذشت و به هنگام مرگ هشتاد و یک ساله بود.

عباد بن عوام

کنیه اش ابوسهل و از مردم واسط و شیعه بود هارون او را گرفت و روزگاری زندانی کرد سپس رهایش ساخت، عباد در بغداد ماند و محدثی ثقة بود و در محله کرخ کنار رود بزازها منزل داشت. بغدادی ها از او حدیث شنیدند و به سال یکصد و هشتاد و پنج به روزگار خلافت هارون درگذشت.

علی بن ثابت

کنیه‌اش ابوالحسن و آزاد کرده و وابسته عباس بن محمد هاشمی و از مردم جزیره بود او به بغداد آمد و همان‌جا تا هنگام مرگ اقامت داشت، محدثی مورد اعتماد و صدوق بوده است.

ابویوسف قاضی

نامش یعقوب و پسر ابراهیم بن حبیب بن سعد بن بُجَیر بن معاویة بن قحافة بن نُفَیل بن سدوس بن عبدمناف بن ابی اسامة بن سمحة بن سعد بن عبدالله بن قرادة بن ثعلبة بن معاویة بن زید بن غوث بن بجيلة بوده است، مادر سعد بن بُجیر بانویی به نام حَبْته دختر مالک از عشیره عمرو بن عوف از قبیله انصار بوده است و سعد منسوب به مادرش بوده و او را سعد پسر حَبته می‌گفته‌اند که هم‌پیمانان عمرو بن عوف بوده‌اند.

ابویوسف حدیثهای بسیاری از ابوخصیف و مغیره و حصین و مطرف و هشام بن عروة و اعمش و دیگر محدثان کوفه فرا گرفته و شهره به حفظ حدیث شده است، او پیش هر محدثی که می‌رفت پنجاه تا شصت حدیث را چنان حفظ می‌کرد که چون برمی‌خواست همه را برای مردم از حفظ املاء می‌کرد، سپس به ابوحنیفه نعمان بن ثابت پیوست و فقه آموخت و رای بر او چیره شد و حدیث را رها کرد.

مهدی عباسی او را از پیوستگان پسرش موسی هادی که ولی عهد بود قرار داد و ابویوسف قضاوت موسی را عهده‌دار و همراه او در گرگان بود و چون خبر خلافت موسی هادی به او رسید ابویوسف که همراهش بود با هادی به بغداد آمد، هادی قضاوت بغداد را به او وا گذاشت، ابویوسف و فرزندانش همچنان در بغداد بودند، ابویوسف به روز پنجم ربیع‌الآخر سال یکصد و هشتاد و دو به روزگار خلافت هارون درگذشت.^۱

۱. ابویوسف بسیاری از احکام را به میل و خواسته دولتمردان به‌ویژه هارون صادر می‌کرده است، لطفاً برای آنگهی بیشتر به دانشنامه ایران و اسلام، صص ۱۱۳۵ و ۱۱۳۷ مراجعه شود.

حسین بن حسن بن عطیه

بن سعد بن جنادة عوفی، از مردم کوفه و کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است، او بسیار حدیث شنیده و با این همه در حدیث ضعیف بود، او را به بغداد آوردند و به روزگار خلافت هارون نخست او را به سرپرستی قضاوت بخش خاوری پس از حفص بن غیاث گماشتند و سپس از بخش خاوری منتقل شد و سرپرستی قضای بخش عسکر مهدی را عهده‌دار شد و سپس از کار برکنار شد و همچنان در بغداد بود تا در سال دویست و یک یا دویست و دو درگذشت.

اسد بن عمرو بَجَلِی

کنیه‌اش ابومنذر و از نژادگان قبیله بجیله و حدیث بسیاری پیش او و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، او با ابوحنیفه همنشینی داشته و فقه آموخته است، او که از مردم کوفه بوده است به بغداد آمده و پس از عوفی عهده‌دار قضاوت بخش خاوری شده است.

عافیة بن یزید اودی

او هم از شاگردان و اصحاب ابوحنیفه بوده است و برای مهدی عباسی سرپرستی قضای منطقه عسکر مهدی بغداد را عهده‌دار شده است.

عصمة بن محمد انصاری

پیش‌نماز مسجد بزرگ انصار در بغداد بوده است، او از سهیل بن ابی افلح و یحیی بن سعید و عبیدالله بن عمر روایت می‌کرده و در نظر محدثان در حدیث ضعیف بوده است.

مسیب بن شریک

کنیه‌اش ابوسعید و از خاندان شُقره تمیم بوده و در خراسان زاده شده بود، او در کوفه پرورش یافت، از اعمش و اسماعیل بن ابی خالد و عبدالملک بن ابی سلیمان و جز ایشان حدیث شنید و در حدیث ضعیف بود و به سخن او احتجاج نمی‌شد، او به بغداد آمد و ساکن آن شهر شد و سرپرستی بیت‌المال را برای هارون عهده‌دار شد، خانه‌اش در بخش اصلی بغداد یعنی جایی که منصور ساخته است قرار داشت، و او را در آن شهر اعقابی هستند، او در بغداد به سال یکصد و هشتاد و شش درگذشت.

ابوالبختری قاضی

نامش وَهَب و پسر وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله بن زمعة بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزّی بن قُصّی و از مردم مدینه بوده است، سپس از مدینه بیرون آمده و ساکن شام شده است. پس از آن به بغداد آمده است، خلیفه هارون او را به سرپرستی قضای بخش عسکر مهدی بغداد گماشت و پس از چندی او را از آن کار برکنار ساخت و پس از برکناری بکار بن عبدالله زبیری از حکومت مدینه، هارون ابوالبختری را به امامت جماعت و فرماندهی نظامی و سرپرستی قضای مدینه گماشت، ابوالبختری پیرمردی محترم و از رجال نامور قریش بود ولی در حدیث ارزشی نداشت و چون حدیثهای ناشناخته‌یی روایت کرد حدیث او را رها کردند، سپس از مدینه هم برکنار شد و به بغداد برگشت و همان‌جا مقیم بود تا در سال دوست درگذشت.^۱

حجاج بن محمد اغوز

کنیه‌اش ابومحمد و آزادکرده و وابسته سلیمان بن مجالد بوده است و سلیمان خود آزاد

۱. ابوالبختری آخرین حاکم مدینه از سوی هارون بوده است به زامباور، معجم‌الانساب والاسرات مراجعه شود.

کرده و وابستهٔ ابوجعفر منصور بوده است، حجاج بن محمد از مردم بغداد و مقیم آن شهر بوده است و سپس همراه زن و فرزندان خود به مُضَيِّصَة^۱ کوچ کرد و دو سال در آن شهر اقامت کرد، آنگاه برای انجام کاری به بغداد آمد و همان جا ماند و در ماه ربیع الاول سال دویست و شش در آن شهر درگذشت و ان شاء الله محدثی مورد اعتماد و راستگو بوده است، هرچند در پایان عمر و پس از بازگشت به بغداد حواس او دگرگون شده بود.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی خَفَّاف

کنیه‌اش ابونصر و از مردم بصره بود، او پیوسته به حضور سعید بن ابی عروبه و مشهور به شاگردی او بود و کتابهای او را نوشت، او همچنین از یونس بن عبید و خالد حدّاء و حمید طویل و عوف اعرابی و ابن عون و داود بن ابی هند و عمران بن حدیر و دیگران هم روایت کرده است. او محدثی پرحدیث و شناخته شده و ان شاء الله صدوق بوده است. عبدالوهاب سپس به بغداد آمد و آن را وطن خویش قرار داد و در بازار کرخ به کاسبی پرداخت و همواره همانجا بود تا درگذشت.

ابوبذر

نامش شجاع و نام پدرش ولید بن قیس سکونی است، او از اعمش و هشام بن عروه و خصیف و دیگران روایت کرده است، ابوبذر سالخورده شد و از نود سال هم تجاوز کرد، مردی پارسا و پر نماز بود و به ماه رمضان سال دویست و چهار به روزگار خلافت مأمون درگذشت.

پسرش، ابوهمام

نامش ولید و پسر شجاع بن ولید است، از بقیه و اسماعیل بن عیاش و ولید بن مسلم و جز ایشان روایت کرده است.

۱. از شهرهای آباد شام که به فرمان ابوجعفر منصور ساخته شده است. به ترجمهٔ تقویم البلدان، ص ۲۷۳ مراجعه شود.

عبدالله بن بکر سهمی

سهم شاخه‌یی از قبیله باهله است، عبدالله از مردم بصره و محدثی مورد اعتماد و راستگو بوده است او به بغداد آمده و در خانه سعید بن مسلم منزل کرده است و بغدادی‌ها از او حدیث شنیده‌اند، عبدالله بن بکر همچنان در بغداد بوده و شب سه‌شنبه سیزده شب باقی مانده از محرم سال دویست و هشت در خلافت مأمون درگذشته است.

کثیر بن هشام

کنیه‌اش ابوسهل و شاگرد و پیوسته به محضر جعفر بن بُرقان بوده است، او در دروازه کرخ و کنار بازار منزل داشته است و بازرگانانی را به رقه و جزیره و شام روانه می‌کرده است. محدثی مورد اعتماد و صدوق بوده است، او پیش حسن بن سهل که در فم‌الصلح^۱ بود رفت و همان‌جا به ماه شعبان سال دویست و هفت درگذشت.

بَکَر بن طویل*

محمد بن عُمَر بن واقد اسلمی — واقدی —

وابسته و آزادکرده عبدالله بن بُریده اسلمی بوده است و کنیه ابو عبدالله داشته است، او از مردم مدینه بوده و به سبب وام‌دار شدن به سال یکصد و هشتاد به بغداد آمده و در آن شهر منزل ساخته است، او سفری به رقه و شام کرد و باز به بغداد برگشت و همان‌جا بود تا هنگامی که مأمون از خراسان به بغداد آمد و واقدی را به سرپرستی قضای منطقه عسکر مهدی گماشت، واقدی همچنان بر آن شغل بود تا آنکه در بغداد به شب سه‌شنبه یازدهم ذی‌حجه سال دویست و هفت در هفتاد و هشت سالگی درگذشت و روز سه‌شنبه در

۱. شهری بر کناره دجله نزدیک واسط بوده است. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۳۴۷ مراجعه فرماید.

گورستان خیزران به خاک سپرده شد، گفته شده است واقدی به سال یکصد و سی در پایان خلافت مروان بن محمد زاده شده است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عجلان و ربیع و ضحاک بن عثمان و معمر و ابن جریج و ثور بن یزید و معاویة بن صالح و ولید بن کثیر و عبدالحمید بن جعفر و أسامة بن زید و مخرمة بن بُکَیر و افلاح بن سعید و افلاح بن حمید و یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده و ابن ابی ذئب روایاتی نقل کرده است، او به تاریخ جنگهای اسلامی و اختلاف مردم و احادیث ایشان دانا بوده است.^۱

هاشم بن قاسم کنانی

کنیه اش ابونضر و از نژادگان قبیله لیث و از مردم خراسان — یعنی زاده شده در خراسان — بوده که در بغداد ساکن شده است، محدثی مورد اعتماد بوده است از سلیمان بن مغیره و شعبه و مسعودی و ابن ابی ذئب و حریر بن عثمان و زهیر بن معاویه و محمد بن طلحة بن مُصَرِّف و ابوجعفر رازی و شریک و جز ایشان روایت کرده است، او در بغداد به روز نخست ذی قعدة سال دو بیست و هفت در خلافت مأمون درگذشت و در گورستان عبدالله بن مالک به خاک سپرده شد.

قراد ابونوح

وابسته و آزاد کرده عبدالله بن مالک و محدثی مورد اعتماد بوده است او از شعبه و حجاج روایات بسیاری نقل کرده است.

ابوقطن

نامش عمرو و پسر هیشم بن قطن بن کعب قطعی است.

۱. ملاحظه می فرمایید که با همه پیوستگی ابن سعد به واقدی که او را کاتب واقدی می گفته اند هیچگونه اشاره‌یی به بهره‌یابی خود از استادش ندارد، آیا این‌ها به قلم خود ابن سعد است؟ یا راویان طبقات نوشته‌اند؟

شاذان

نامش اسود و پسر عامر و از مردم شام و احادیث او پسندیده بوده است، او به بغداد آمده و همواره همان جا بوده است تا به سال دویست و هشت در آن شهر درگذشته است.

عَفان بن مُسلم بن عبدالله

آزادکرده و وابسته عَزْرَة بن ثابت انصاری و کنیه اش ابو عثمان و محدثی مورد اعتماد و پرحديث و نوشته های او درست و از مردم بصره بوده است.

عَفان از بصره به بغداد آمد و همواره در همان شهر بود تا آنکه به سال دویست و بیست درگذشت و عاصم بن علی بن عاصم بر او نماز گزارد، عَفان به رنج و محنت افتاد و درباره قرآن از او پرسیدند و او از اینکه بگوید قرآن مخلوق است خودداری کرد.

محمد بن حسن

کنیه اش ابو عبدالله و وابسته آزادکرده بنی شیبان و اصل او از مردم جزیره بوده است، پدرش از لشکریان شام بوده که به واسط آمده است و محمد به سال یکصد و سی و دو در واسط زاده شده و در کوفه پرورش یافته است، او به فرا گرفتن حدیث پرداخت و حدیث بسیاری از مِسْعَر و مالک بن مِعْوَل و عمر بن ذر و سفیان ثوری و اوزاعی و ابن جُرَیج و مُجَلِّ ضَبِّی و بکر بن ماعز و ابو حَزْرَة و عیسی خیاط و دیگران شنید، او با ابوحنیفه همنشینی کرد و از او حدیث شنید و به موضوع رأی نگریست و رأی بر او چیره و او مشهور به رأی و قیاس شد و در آن ورزیده گردید و به بغداد آمد و ساکن شد و مردم پیش او آمد و شد کردند و از او حدیث و مبانی عمل کردن به رأی را فرا می گرفتند، هنگامی که امیر مؤمنان هارون در رقه بود محمد بن حسن شیبانی به آن جا رفت، هارون او را به سرپرستی قضای رقه اگماشت.

۱. این شهر که به بیضاء هم معروف است بر کرانه شمال شرقی رود فرات قرار داشته و بزرگتر شهر ناحیه دیار بکر بوده است. به ابوالفداء، ترجمه تقویم البلدان، ص ۳۰۸ مراجعه شود.

سپس او را از آن کار برکنار ساخت. او به بغداد آمد در سفر نخست هارون به ری به فرمان هارون همراه او به ری رفت و به سال یکصد و هشتاد و نه در پنجاه و هشت سالگی در ری درگذشت.

یوسف بن یعقوب

بن ابراهیم قاضی، او حدیث شنید و مبانی رای را از گفته‌های پدر خود ابویوسف روایت می‌کرد، به هنگامی که پدرش زنده بود یوسف سرپرستی قضای بخش باختری بغداد را عهده‌دار شد و به فرمان هارون امام جمعه بخش کهن بغداد - شهر ابوجعفر منصور - شد و با مردم نماز جمعه می‌گزارد، و همچنان قاضی آن بخش هم بود تا در ماه رجب سال یکصد و نود و دو درگذشت.

ابوکامل مظفر بن مدرک

او از آزادشدگان خراسانی و محدثی مورد اعتماد بوده و از حماد بن سلمه و جز او روایت کرده است.

یونس بن محمد مودب

کنیه‌اش ابومحمد و محدثی صدوق و مورد اعتماد بوده است، او به روز شنبه هفتم صفر سال دویست و هشت در بغداد درگذشته است.

حسن بن موسی اَشیب

کنیه‌اش ابوعلی و از آزادشدگان خراسان بوده است، او از سوی هارون عهده‌دار قضاوت حمص و موصل شده و به روزگار خلافت مأمون به بغداد آمده و آنجا می‌زیسته است تا آنکه مأمون او را به سرپرستی قضای طبرستان گماشته است، حسن بن موسی آهننگ

طبرستان کرده و میان راه در شهر ری به ماه ربیع^۱ سال دویست و نه درگذشته است، او محدثی صدوق و مورد اعتماد بوده است، از شعبه و حماد بن سلمه و رقاء بن عمر و زهیر بن معاویه و ابن لهیعه و ابو هلال و جریر بن حازم و جز ایشان روایت کرده است.

حسین بن محمد

بن بهرام مروزی، کنیه اش ابو احمد و مورد اعتماد بوده است او از شعبه و جریر بن حازم به هنگامی که در گرگان بوده و به روزگار سلیمان بن راشد حدیث شنیده است و از ابن ابی ذئب و شیبان بن عبدالرحمان تفسیر و علوم دیگر را روایت کرده است و مغازی را از ابومعشر روایت می کرده است، حسن بن محمد در پایان خلافت مأمون در بغداد درگذشته است.

حُجیر بن مُثنیٰ

اصل او از مردم یمامه و کنیه اش ابو عمرو و مروارید و گوهر فروش بوده است. او به بغداد آمد و در آن شهر منزل ساخت و به بازار روی آورد، محدثی مورد اعتماد بود و احادیث بسیار از لیث بن سعد و عبدالعزیز بن عبدالله ماجشون روایت کرده و در بغداد درگذشته است.

علی بن جعد

آزاد کرده و وابسته ام سلمه مخزومی همسر ابوالعباس سفاح بوده است.

عبدالرحمان بن اسحاق قاضی مراخبر داد و گفت علی بن جعد سند آزادی خود را از بردگی ام سلمه پیش من آورد که در آن گواهی پدر بزرگم ابراهیم بن سلمه و مرد دیگری که پیش ام سلمه آمد و شد داشته است نوشته بود. علی بن جعد خود گفته است که به سال یکصد و سی و شش در پایان خلافت سفاح زاده شده ام، علی بن جعد از شعبه و زهیر بن معاویه و

۱. در چاپ های طبقات همینگونه است و اول یا دوم برای ربیع ثبت نشده است، سیوطی در تذکرة الحفاظ ذیل شماره ۳۴۰، ص ۱۵۶ ربیع الاول ثبت کرده است، به چاپ علی محمد عمر، مصر ۱۳۹۳ ق مراجعه فرمایید.

صخر بن جویریة و لیث بن سعد و حماد بن سلمه و سفیان ثوری و ابوجعفر رازی و جز ایشان روایت کرده است. او به سال دویست و سی به روز بیست و پنجم رجب درگذشت و در گورستان دروازهٔ حرب به خاک سپرده شد. او به هنگام مرگ نود و شش سال و چندماه داشته است.^۱

هؤذة بن خلیفة بن عبدالله

بن ابی بکرة، کنیه اش ابواشهب و مادرش زهرة دختر عبدالرحمان بن یزید بن ابی بکرة بوده است و (مادر مادرش هوله دختر عبدالرحمان بن یزید بن ابی بکرة بوده است).^۲

هؤذة بن خلیفة به سال یکصد و بیست و پنج زاده شد، او به کسب حدیث پرداخت و از یونس و هشام و عوف و ابن عون و ابن جریرج و سلیمان تیمی و جز ایشان حدیث نوشت. کتابها و نوشته های او از میان رفته است و فقط کتاب عوف و چیزی اندک از آثار ابن عون و ابن جریرج و اشعث و تیمی باقی ماند، هؤذة در بغداد به شب سه شنبه دهم شوال سال دویست و شانزده به روزگار خلافت مأمون درگذشت و بیرون دروازه خراسان به خاک سپرده شد و پسرش بر او نماز گزارد، هؤذة مردی کشیده قامت و گندمگون بود و ریش خود را با حنا حضاب می بست.

یحیی بن سعید

بن ابان بن سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن أمیة بن عبدشمس، کنیه اش ابوایوب و از مردم کوفه بود که به بغداد آمد و ساکن آن شهر شد، محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است و از هشام بن عروة و یحیی بن سعید انصاری و اعمش و اسماعیل بن ابی خالد و عبدالملک بن ابی سلیمان و جز ایشان روایت کرده است، او مغازی و تاریخ جنگها را از محمد بن

۱. با توجه به این موضوع که مرگ محمد بن سعد به روز یکشنبه چهارم جمادی الثانیة سال دویست و سی یعنی پنجاه و یک روز پیش از مرگ علی بن جعد بوده است لابد این تاریخها از سوی شاگردان ابن سعد در طبقات ثبت شده است.

۲. آنچه میان پرنیز است نمی تواند درست باشد زیرا چنین نشان می دهد که زهره و هوله هر دو دختران یک شخص هستند، احتمالاً اشتباه نویسندگان نسخه هاست.

اسحاق روایت کرده است، او در بخش عسکر مهدی بغداد کنار آبشار آسیای عبدالملک منزل داشته است و به سال یکصد و نود و چهار به روزگار خلافت امین در گذشته است و به هنگام مرگ به هشتادسالگی رسیده بود.

ابوزکریاء سَیْلَجِیْنِی^۱

نامش یحیی و نام پدرش اسحاق و از قبیله بجیله است و گفته‌اند از نژادگان ایشان بوده است، او محدثی مورد اعتماد است که از یحیی بن ایوب و ابن لهیعه و جز آن دو روایت کرده است، او حافظ احادیث خود بوده و مردم از گفته او نوشته‌اند، او در بغداد در محله دارالرفیق ساکن بوده و همانجا به سال دویست و ده و روزگار خلافت مأمون در گذشته است.

سعید بن سلیمان واسِطِی

کنیه‌اش ابوعثمان و معروف به سعدویه و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، از سلیمان بن مغیره و مبارک بن فضاله و لیث بن سعد و ابومعشر و جز ایشان روایت کرده است، او ساکن بغداد شده و در آن شهر به بازرگانی پرداخته است، خانه‌اش در محله کرخ نزدیک دروازه کاغذ فروشان بوده است، سعید در بغداد به شامگاه سه‌شنبه چهارم ذی‌حجه سال دویست و بیست و پنج در گذشته است. برادرزاده‌اش علی بن حنین بازرگان بر او نماز گزارده است.

ابونصر تَمَار

نامش عبدالملک و نام پدرش عبدالعزیز و از آزادشدگان خراسان و از مردم شهر نسا بوده است، گفته‌اند او شش ماه پس از کشته‌شدن ابومسلم داعی بزرگ زاده شده است، او در

۱. شهرکی نزدیک حله و گفته‌اند میان کوفه و قادسیه است. به معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۱۹۹ چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی
مراجعة فرماید

بغداد نخست در کنار باروی ابوعباس طوسی می‌زیسته و سپس به دروازه نسابیه منتقل شده است. و همان‌جا به خرید و فروش خرما و چیزهای دیگر پرداخته است، محدثی مورد اعتماد و دانشمند و پارسا و نکوکار بوده است، ابونصر از حماد بن سلمه و سعید بن عبدالعزیز تنوخی و کوثر بن حکیم و جز ایشان روایت کرده است و به روز سه‌شنبه اول محرم سال دویست و بیست و هشت در بغداد درگذشته و کنار دروازه حرب به خاک سپرده شده است، ابونصر کور شده و به هنگام مرگ نود و یک سال از عمرش گذشته بوده است.

شُرَیح بن نعمان

کنیه‌اش ابو حسین و مروارید فروش و محدثی مورد اعتماد بوده است، او از حماد بن سلمه و فلیح بن سلیمان و ابو عوانة روایت کرده است، خانه او در بخش عسکرمهدی بغداد کنار جوی قاضی بوده است، شریح بن نعمان به روز عید قربان سال دویست و هفده به روزگار خلافت مأمون درگذشته است.

یحیی بن غیلان

بن عبدالله بن اسماء بن حارثه از قبیله خزاعه و محدثی ثقه بوده است، او ساکن بغداد شده بود و برای انجام کاری به بصره برگشت و همان‌جا به سال دویست و ده درگذشت، یحیی بن غیلان از محدثان بصره روایت کرده است.

معاویة بن عمرو ازدی

کنیه‌اش ابو عمرو بوده است او کتابهای زائده بن قدامه و مصنفات او را از وی روایت کرده است و کتاب آداب و سیره سرزمین‌های جنگی ابواسحاق فزاری را هم از او روایت کرده است، او ساکن بغداد شد و مردم بغداد از او حدیث شنیدند و در بغداد به سال دویست و چهارده یا دویست و پانزده درگذشته است که هنگام خلافت مأمون بوده است.

مُعَلّی بن منصور رازی

کنیه‌اش ابویعلی بوده و به بغداد آمده و به کسب حدیث پرداخته است، محدثی صدوق و آگاه به حدیث و رأی و فقه بوده است، برخی از محدثان از او روایت کرده‌اند و برخی دیگر به سبب اعتقاد او به رأی از او روایت نکرده‌اند، او در محلهٔ ربیع کرخ ساکن بوده است و به سال دویست و یازده درگذشته است.

محمد بن صباح بزاز

مشهور به دولابی و کنیه‌اش ابوجعفر و ساکن دروازه کرخ بغداد بوده و در پایان محرم سال دویست و بیست و هفت درگذشته است.

بشر بن حارث

خدایش از او خشنود باد، کنیه‌اش ابونصر و از مردم مرو و آزادشدگان خراسان بوده است، او در بغداد ساکن شد و به کسب حدیث پرداخت، از حماد بن زید و شریک و عبدالله بن مبارک و هُشَیم و جز ایشان فراوان حدیث شنید، سپس از مردم کناره گرفت و به طاعت و عبادت روی آورد و برای کسی حدیث نقل نکرد، او در بغداد به روز چهارشنبه سیزدهم ماه ربیع‌الاول سال دویست و بیست و هفت درگذشت. گروه بسیاری از مردم بغداد و جز آن در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند، او به هنگام مرگ هفتاد و شش سال داشت و در گورستان دروازه حرب به خاک سپرده شد.

هیثم بن خارجه

کنیه‌اش ابواحمد و از مردم مرو رود و آزادشدگان خراسان بوده است، او ساکن بغداد شد و به شام می‌رفت و از محدثان شام و لیث بن سعد حدیث می‌نوشت، سرانجام به بغداد برگشت و همواره همانجا بود تا آنکه به روز دوشنبه هشت شب باقی مانده از ذی‌حجه سال دویست

و بیست و هفت درگذشت.

اسحاق بن عیسیٰ طبّاع*

سعد بن ابراهیم بن سعد

بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهْرِی، کنیه‌اش ابواسحاق بوده و به روزگار خلافت هارون سرپرست قضای واسط بوده است، سپس به روزگار خلافت مأمون و هنگامی که مأمون هنوز در خراسان بود سرپرست قضای بخش عسکر مهدی بغداد شد، او کتابهای پدرش را روایت می‌کرد و از برخی محدثان بغداد حدیث شنید سپس از قضاوت در بغداد برکنار شد، او به حسن بن سهل که در منطقه فم‌الصلح بود پیوست و حسن او را به سرپرستی قضای لشکر خود گماشت، سعد بن ابراهیم به سال دویست و یک در شصت و سه سالگی در منطقه مبارک درگذشت.

برادرش، یعقوب بن ابراهیم

بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهْرِی، کنیه‌اش ابویوسف و محدثی مورد اعتماد و امین بود، او اخبار مغازی و احادیث دیگری را از پدرش روایت می‌کرد و بغدادی‌ها از او حدیث می‌شنیدند، او از لحاظ فضل و پارسایی و حدیث بر برادرش مقدم بود، او در بغداد می‌زیست سپس به حسن بن سهل که در فم‌الصلح بود پیوست و همواره با او بود و همان‌جا به ماه شوال سال دویست و هشت درگذشت او از برادرش سعد چهار سال کوچکتر بود.

سلیمان بن داود

بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَی، کنیه‌اش ابویوب و محدثی مورد اعتماد بوده است، از ابراهیم بن سعد و عبدالرحمان بن ابی‌الزناد و جز آن دو حدیث شنیده است و بغدادی‌ها از او روایت کرده و احادیثی را نوشته‌اند، سلیمان بن

داود در بغداد به سال دویست و نوزده درگذشته است.

قُرّان بن تمام اسدی

کنیه اش ابوتمام و از مردم کوفه بوده که به بغداد آمده و ساکن شده است، او سرگرم خرید و فروش چهارپایان و مردی ضعیف در حدیث بوده است، گاهی از او حدیث شنیده شده است.

عمر بن حفص

کنیه اش ابو حفص عبدی بوده است، از ثابت بنانی و یزید رقاشی و ابان بن ابی عیاش و ام شیبب عبدیه و مالک بن انس و جز ایشان روایت کرده است، در نظر محدثان ضعیف بوده است، در آغاز احادیثی را از گفته های او می نوشته اند و سپس حدیثهای او را رها کرده اند، او در آغاز خلافت مأمون در بغداد به سال یکصد و نود و هشت درگذشته است.

مُضَعَبُ بن عبدالله

بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوّام، کنیه اش ابو عبدالله و ساکن بغداد بود، او موطأ را از خود مالک بن انس روایت می کرد و نیز از دراوردی و ابراهیم بن سعد و عبدالعزیز بن حازم و از پدر خود و دیگران روایت می کرد.^۱ هرگاه از او درباره قدیم یا حادث بودن قرآن می پرسیدند پاسخ نمی داد و می گفت در این مسئله متوقفم و کسانی را هم که متوقف نمی شدند نمی پسندید و بر آنان خرده می گرفت، او در بغداد به ماه شوال سال دویست و سی و شش درگذشته است.^۲

۱. پدر مصعب به سبب سوگند دروغی که انجام داد درگذشت، داستان به تفصیل در شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید که از مقاتل الطالبین آورده است، ذیل کلمه قصار ۲۵۰، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ج ۸، ص ۴۴، آورده شده است.
 ۲. مصعب از مؤلفان نامدار در نسب شناسی است. نسب قریش او مکرر چاپ شده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۱۵۰ مراجعه فرماید.

نصر بن زید بن مُجَدَّر

کنیه‌اش ابوالحسن و محدثی مورد اعتماد و صاحب حدیث بود، او از جریر بن حازم و ابو هلال و وهیب و جز ایشان حدیث شنید و نسبتاً در جوانی و مدت‌ها پیش از آنکه برای مردم حدیث نقل کند - به پایه محدثان برسد - درگذشت. اصل او از مردم سجستان و آزادکرده و وابسته جعفر اکبر پسر ابو جعفر منصور دوانیقی بود.

عَنْبَسَه بن سعید

بن ابان بن سعید بن عاص کنیه‌اش ابو خالد و محدثی مورد اعتماد و صاحب حدیث بود، او به بغداد آمد و مقیم آن شهر شد و بغدادیان از او حدیث شنیدند.

منصور بن سَلَمَة

کنیه‌اش ابوسلمه و محدثی مورد اعتماد بوده و از تنی چند حدیث شنیده است، او در آغاز از نقل حدیث خودداری می‌کرد و سپس چندی به نقل حدیث پرداخت، او - برای شرکت در جهاد - به مرز رفت و همان‌جا به روزگار خلافت مأمون به سال دویست و ده در مُضَيَّصَة درگذشت.

نصر بن باب خراسانی

کنیه‌اش ابوسهل بود از داود بن ابی هند و عوف اعرابی و حجاج بن ارطاة و جز ایشان حدیث شنید، او به بغداد آمد و آن‌جا منزل ساخت، بغدادیان از او حدیث شنیدند و روایت کردند و چون شروع به نقل حدیث از ابراهیم صائغ کرد حدیث او را رها کردند، او در بخش عسکر مهدی بغداد درگذشت.

موسی بن داود ضَبّی

کنیه‌اش ابو عبدالله و محدثی مورد اعتماد و صاحب حدیث بود، از سفیان ثوری و زهیر و جز آن دو حدیث شنیده بود، او نخست ساکن بغداد بود و سپس سرپرست قضای طرسوس^۱ و رهسپار آن شهر شد و تا هنگام مرگ قاضی آن شهر بود و همان‌جا درگذشت.

ابراهیم بن عباس

کنیه‌اش ابواسحاق و معروف به سامری است - ظاهراً نسبت به سامراء است - او از ابو اویس و شریک و جز آن دو روایت کرده است در پایان عمر گرفتار اختلاط حواس شد و بستگانش او را در خانه‌اش نگه می‌داشتند تا درگذشت.

حکم بن موسی بزّاز

کنیه‌اش ابوصالح و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث و از مردم نسای خراسان بوده است او از محدثان شام به‌ویژه از یحیی بن حمزه و فضل بن زیاد و جز آن دو روایت می‌کرده و مردی پسندیده خصلت و استوار در حدیث بوده است او در بغداد به ماه شوال سال دو بیست و سی و دو درگذشت.

هشام بن سعید بزّاز

کنیه‌اش ابواحمد و روایت‌کننده روایات حماد بن زید و ابن لهیعه و خود محدثی مورد اعتماد بوده است و پیش از آن‌که به حدی برسد که مردم از او حدیث بشنوند درگذشته است.

۱. شهر بزرگی بر کرانه دریای مدیترانه در شام و از شهرهای مرزی سرزمین‌های اسلامی و روم بوده است. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۲۶۹ مراجعه فرمایید.

محمد بن حجاج مُصَفَّر

کنیه‌اش ابو جعفر بوده و از شعبه و ابن ابی ذئب و جز آن دو حدیث شنیده است، او در نظر محدثان در حدیث ضعیف بوده است.

سعد بن عبدالحمید

بن جعفر بن حکم بن ابی حکم از هم‌پیمانان انصار و کنیه‌اش ابومعاذ بوده است، گفته می‌شود که از مالک بن انس و جز او روایت شنیده است.

خالد بن خدّاش

بن عجلان کنیه‌اش ابو هیشم و آزاد کرده و وابسته خاندان مهلب بن ابی صفره و محدثی مورد اعتماد بوده است از حماد بن زید و ابو عوانه و جز آن دو حدیث شنیده و به سال دویست و بیست و سه یا دویست و بیست و چهار درگذشته است.

منصور بن بشیر

او همان ابن ابی مزاحم است کنیه‌اش ابونصر و آزاد کرده و وابسته قبیله ازد و از اسیران ترک بوده است، او را دفتر و کتابی بوده که خود آن را رها کرده است ولی مردم از آن نوشته‌اند، محدثی مورد اعتماد و صاحب سنت بوده است او در هشتادسالگی یا بیشتر از آن به ماه ذی‌قعدة سال دویست و سی و پنج درگذشته است و مرگش در بغداد فرارسیده است.

محمد بن بکار

کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است، او از ابو معشر و محمد بن طلحه و قیس بن ربیع و عنبسه بن

عبدالواحد و جز ایشان روایت کرده است و در بغداد به ماه ربیع الآخر سال دویست و سی و هشت در گذشته است.

محمد بن جعفر وَرْکَانِی

کنیه اش ابو عمران بوده است. از ابراهیم بن سعد و ابومعشر و شریک و معافی بن عمران و ابن ابی الزناد و ابو عقیل شاگرد بُهتیه و جز ایشان روایت کرده است و به ماه رمضان سال دویست و بیست و هشت در بغداد در گذشته است.

یحیی بن یوسف رَقْنِی

کنیه اش ابوزکریاء بوده و از عبیدالله بن عمرو رَقْنِی^۱ و جز او روایت کرده است و به روزگار خلافت واثق در بغداد در گذشته است.^۲

خلف بن هشام بزاز

کنیه اش ابو محمد بوده از شریک و ابو عوانه و حماد بن زید و جز ایشان حدیث شنیده است، او در قرآن و شناختن لهجه های واژه های قرآنی صاحب نظر بوده است او بر سلیم شاگرد حمزه - که از قاریان نامور بوده است - قرآن خوانده و فرا گرفته است و به روز شنبه هفتم جمادی الآخره سال دویست و بیست و نه در بغداد در گذشته و در گورستان کناسه به خاک سپرده شده است.

حسین بن ابراهیم بن حُرْ

بن زعلان کنیه اش ابوعلی و ملقب به اشکاب بوده است، او از مردم نساء خراسان است،

۱. منسوب به رقه که شهری بر کرانه فرات بوده است.

۲. واثق از سال دویست و بیست و هفت تا دویست و سی و دو خلیفه بوده است.

پدرش از جمله کسانی بوده که همراه اُسید بن عبدالرحمان که به طرفداری بنی عباس در نسا قیام کرد بوده است، اُسید به سبب همین قیام به سروری و حکمرانی اصفهان رسید، ابراهیم بن حرّ در اصفهان همراه اُسید بود، حسین به سال یکصد و چهل و پنج در اصفهان زاده شد، او در بغداد پرورش یافت و به فراگیری حدیث برآمد، او محمد بن راشد و شریک بن عبدالله و فلیح و حماد بن زید و محدثان دیگری را دید و با قاضی ابویوسف دیدار داشت و ملازم او شد و به مبانی رای بصیر شد، و سپس از همراهی و همکاری با آنان خودداری کرد نه عهده دار قضا شد و نه شغل دیگری پذیرفت، او همچنان در بغداد زندگی می کرد و برای فراگرفتن حدیث و فقه به حضورش می رفتند، او در هفتاد و یک سالگی در بغداد به سال دویست و شانزده به روزگار خلافت مأمون درگذشت.

ثابت بن ولید

بن عبدالله بن جُمَیع.

عَسَّان بن مُفَضَّل غلابی

کنیه اش ابو معاویه بوده است.

داود بن عمرو

بن زُهِیر بن عمرو بن جمیل بن أَعْرَج بن ربیعة بن مسعود بن منقذ بن کوز بن کعب بن بجاله بن دُهل بن مالک بن بکر بن سعد بن ضبّة بن آدّ بن طابخه بن الیاس بن مُضَرّ^۱، کنیه اش ابوسلیمان بوده و در بغداد به ماه ربیع الاول سال دویست و بیست و هشت درگذشته است.

۱. نقل نسب این اشخاص تا این اندازه، نشانی از اهمیت آن در قرن سوم است؟ وگرنه چه ضرورتی داشته است؟

داود بن رُشید

او در بخش کهن بغداد یعنی شهر ابو جعفر منصور ساکن بود، از آزادشدگان خراسانی و از مردم خوارزم بوده و از ولید بن مسلم و بقیة بن ولید و اسماعیل بن عباس و محدثان دیگر شام روایت کرده است مردم بغداد احادیثی را از او نوشته‌اند، محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

فضیل بن عبدالوهاب قناد

او برادر محمد بن عبدالوهاب است که هارون بن اسحاق همدانی از او روایت کرده است.

عبدالجبّار بن عاصم

کنیه‌اش ابوطالب و از آزادشدگان خراسانی است که در ناحیه جزیره می‌زیسته‌اند، او از عبیدالله بن عمرو و اسماعیل بن عیاش و ابوالملیح و بقیه و جز ایشان حدیث نوشته است و به ماه ربیع الآخر سال دویست و سی و سه در ناحیه عسکر مهدی بغداد درگذشته است.

عبیدالله بن عمر

بن میسرة قواریری کنیه‌اش ابوسعید و از مردم بصره بوده که به بغداد آمده و ساکن آن شهر شده است، او از حماد بن زید و یزید بن زریع و عبدالرحمان بن مهدی و جز ایشان روایت کرده است، محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، او در بغداد به روز سیزدهم ذی‌حجه که ایام تشریق است به سال دویست و سی و پنج درگذشت و گروهی بسیار در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند و در بخش عسکر مهدی بغداد بیرون هر سه دروازه به خاک سپرده شد و به هنگام مرگ هشتاد و چهار ساله بوده است.

محمد بن ابی حفص مُعِطی

از آزادکردگان و وابستگان خاندان معیط و کنیه اش ابو عبدالله و نام پدرش عمر بوده است، محمد محدثی مورد اعتماد و صاحب حدیث بوده است، او از بقیه و عبدالله بن مبارک و ابواحوص و شریک و هشیم و جز ایشان روایت کرده و از مردم بغداد بوده است، به روز جمعه چهارم شعبان سال دویست و بیست و دو در نماز جمعه شرکت کرد و چون به خانه برگشت و شب شنبه به بستر خود رفت نیمه شب گرفتار سکنه و فلج شد شب شنبه و روز شنبه تا هنگام عصر زنده بود و درگذشت، به روز یکشنبه ششم شعبان در گورستان خیزران به خاک سپرده شد و روزگار خلافت معتصم بود، گروه بسیاری در تشییع جنازه اش شرکت کردند و بیرون سه دروازه بر او نماز گزارده شد.

عیسی بن هشام نخاس

احادیث بسیاری شنیده و صاحب حدیث بوده است ولی پیش از آنکه برای مردم حدیث کند درگذشته است.

سَلَمُ بن قَادِم

کنیه اش ابوليث بوده و از بقیه و محمد بن حرب و جز آن دو روایت کرده است، به ماه ذی قعدة سال دویست و بیست و هشت در بغداد درگذشته است.

نُعَیمُ بن هَیْصَم

از خراسانیان و کنیه اش ابو محمد بوده و از حماد بن زید و جز او روایت کرده است، به ماه شوال سال دویست و بیست و هشت در بغداد درگذشته است.

یحیی بن عثمان

کنیه‌اش ابوزکریا و از آزادشدگان خراسانی و ساکن دروازه ابوجهم بغداد بوده است، او از محدثان شام رشید بن سعد، هقل بن زیاد، بقیه، اسماعیل بن عیاش و جز ایشان روایت کرده است و به ماه ربیع‌الاول سال دویست و سی و هشت درگذشته است.

ابراهیم بن زیاد سَبْلان

کنیه‌اش ابواسحاق بوده و در بغداد درگذشته است و به روز چهارشنبه ششم ذی‌حجه سال دویست و بیست و هشت به خاک سپرده شده است.

بشار بن موسی خَفاف

کنیه‌اش ابوعثمان بوده و در بغداد به ماه رمضان سال دویست و بیست و هشت درگذشته و بعد از نماز عصر روز جمعه به خاک سپرده شده است.

ابواخوَض

نامش محمد و پسر حیان بَغِیّ است، محدثی مورد اعتماد بوده و حدیث بسیار شنیده و به ماه ذی‌حجه سال دویست و بیست و نه درگذشته است.

شجاع بن مُخَلَد

کنیه‌اش ابوالفضل و از آزادشدگان خراسانی و از جستجوگران حدیث بوده است، او تمام کتابهای هشیم را روایت کرده و از اسماعیل بن عَلِیّه و جز آن دو نیز روایت کرده است، محدثی مورد اعتماد و استوار بوده و در بغداد به روز دهم ماه صفر سال دویست و سی و

پنج درگذشته است، مردم بسیاری در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند و در گورستان دروازه کاه‌فروشان به خاک سپرده شد.

مهدی بن حفص

کنیه‌اش ابواحمد و ساکن دروازه کوفه بغداد بوده است.

عباد بن موسی ختلی

کنیه‌اش ابو محمد بوده و از ابراهیم بن سعد و طلحة بن یحیی زرقی و اسماعیل بن جعفر روایت کرده است، او به طرسوس رفته و همان‌جا در آغاز سال دویست و سی درگذشته است.

احمد بن محمد بن ایوب

کنیه‌اش ابو جعفر و نسخه‌نویس بوده و برای فضل بن یحیی بن جعفر بن برمک کتاب می‌نوشته - و صحافی می‌کرده - است، گفته شده است که او همراه فضل بن یحیی از ابراهیم بن سعد مغازی را شنیده است و نیز گفته‌اند که حدیثهایی را که ابوبکر بن عیاش برای فضل بن یحیی نقل می‌کرده او هم شنیده است، احمد بن محمد در بغداد به شب سه‌شنبه چهارشب باقی مانده از ماه ذی‌حجه سال دویست و بیست و هشت درگذشته است.

سهل بن نصر

در محله مطبخیه بغداد ساکن بوده است.

اسحاق بن ابراهیم بن کامجار

کنیه‌اش ابویعقوب و پسر ابواسرائیل از آزادشدگان خراسانی و از مردم مرو و مردی

کوتاه فکر و ناپایدار بوده است، چند بار درباره قرآن - که حادث است یا قدیم - تغییر عقیده داد، او از ابراهیم بن سعد و حماد بن زید و عبدالرحمان بن ابی زناد و جعفر بن سلیمان و سلیمان بن اخضر روایت کرده و احادیث بسیاری شنیده است، او پیش محمد بن جابر که در یمامه بود رفت و کتابهای او را نوشت و از یمامه دو سه روز پس از مرگ ابو عوانه به بصره رسید و نتوانست با ابو عوانه ملاقات داشته باشد.

یحیی بن معین

کنیه اش ابوزکریاء بوده است، او از نویسندگان حدیث بسیار نقل می کرد و شهره به این کار شد و خوش می داشت که حدیث نقل نکند، و هنگامی که عازم حج بود در مدینه درگذشت.

زُهیر بن حرب بن اشتهال

از مردم نساء خراسان بوده است. بعدها کلمه اشتهال به صورت شداد معرب شده است، کنیه اش ابوخیثمه و آزاد کرده و وابسته خاندان حریش بن کعب بن عامر بن صعصعه عامری بوده است، او از جریر بن عبدالحمید و هشیم و سفیان بن عیینه و ابن عُلَیّه و عبدالله بن وهب و ولید بن مسلم و دیگران از کوفی ها و بصری ها و حجازی روایت کرده است، او مسند تصنیف کرد و بر آن حاشیه هم نوشت، زهیر محدثی مورد اعتماد و استوار بود و در بغداد به ماه شعبان سال دویست و سی و چهار درگذشت و مردمی بسیار در تشییع جنازه اش شرکت کردند.

خلف بن سالم مُخرَمی

کنیه اش ابو محمد و از آزاد کردگان و وابستگان خاندان مهلب بود او که محدثی پر حدیث بود مسندی که حاوی احادیثی از رسول خدا (ص) بود فراهم آورد، مردم از خلف بن سالم روایاتی را نوشتند، او در بغداد به ماه رمضان سال دویست و سی و یک درگذشت.

احمد بن محمد بن حنبل

کنیه‌اش که خدا از او خشنود باد ابو عبدالله بود، او محدثی استوار و مورد اعتماد و راست‌گفتار و پرحديث بود، او در موضوع قدیم یا مخلوق بودن قرآن به زحمت افتاد و به فرمان معتصم او را تازیانه زدند که بگوید قرآن مخلوق است و خودداری کرد و نگفت، پیش از آن هم او را زندانی کرده بودند و او بر اعتقاد خود پایدار ماند و به ایشان پاسخی نداد، سپس او را فراخواندند تا پیش متوکل ببرند، پس از آن اموالی به او ارزانی داشتند و او از پذیرش آن خودداری کرد. احمد بن محمد بن حنبل پیش از ظهر جمعه درگذشت مردمی بسیار از اهل بغداد و جز ایشان در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند و پس از نماز عصر او را به خاک سپردند.^۱

هارون بن معروف

کنیه‌اش ابوعلی بود و در بغداد به ماه رمضان سال دویست و سی و یک درگذشت.

قاسم بن سلام

کنیه‌اش ابوعبید و از آزادشدگان خراسانی و معلم ادب و به نحو قواعد عربی آشنا بود، او به کسب حدیث و فقه پرداخت و به روزگار حکمرانی ثابت بن نصر بن مالک در شهر طرسوس، ابوعبید سرپرست قضای آن شهر بود، پس از آن هم همواره با ثابت و فرزندان او بود و به بغداد آمد کتابی درباره‌ی واژگان دشوار حدیث و کتابهای دیگری تألیف کرد و مردم از او حدیث شنیدند، ابوعبید حج گزارد و در مکه به سال دویست و بیست و چهار درگذشت.

۱. با توجه به این موضوع که تاریخ مرگ احمد بن حنبل به سال ۲۴۱ بوده است، تردیدی باقی نمی‌ماند که این بخشهای طبقات را شاگردان و راویان ابن سعد نوشته یا تکمیل کرده‌اند.

بشر بن ولید کندی

او کتابها و امالی ابویوسف قاضی را از خود ابویوسف روایت می‌کرد، از شریک و حماد بن زید و مالک بن انس و صالح مزی و جز ایشان و نیز از محمد بن طلحه روایت می‌کرد، او سرپرستی قضای هر دو بخش غربی و شرقی بغداد را داشت و در بغداد برای مردم حدیث نقل می‌کرد و فتوی می‌داد. مردی درباره او سخن چینی کرد و گفت معتقد به مخلوق بودن قرآن نیست. معتصم فرمان داد که او را در خانه‌اش زندانی کنند، او در خانه خود زندانی شد و بر در خانه پاسبان گماردند و از فتوی دادن بازداشته شد، چون جعفر پسر معتصم خلیفه شد دستور آزادی او را داد و منع فتوی دادن و حدیث کردن برای مردم از او برداشته شد، او سالخورده شد و درباره توقف - در موضوع قدیم یا حادث بودن قرآن - سخن گفت، محدثان و اصحاب حدیث از آمد و شد پیش او خودداری و او را رها کردند.

سهل بن محمد

کنیه‌اش ابوالسری و وابسته و آزادکرده عباس بن عبدالله بن مالک و محدثی مورد اعتماد بود.

محمد بن سلیم

کنیه‌اش ابو عبدالله عبدی بود، او حدیث بسیاری شنیده بود و به روزگار خلافت مأمون سرپرستی قضای بادریا و باکسابا^۱ را عهده‌دار بود، من محدثان را دیدم که از حدیث او و روایت کردن از او خودداری و پرهیز می‌کردند.

۱. نام دو دهستان از ناحیه نهروان است. به معجم البلدان باقوت، ج ۲، ص ۲۸، چاپ مصر مراجعه فرمایند.

بشر بن آدم

او حدیث بسیاری شنیده بود و من محدثان را دیدم که از نقل کردن و نوشتن احادیث او پرهیز می‌کردند.

عبدالرحمان بن یونس

کنیه‌اش ابومسلم و از بردگان آزاد کرده و وابسته ابوجعفر منصور دوانیقی بود، خودش ما را خبر داد که به سال یکصد و شصت و چهار زاده شده است، عبدالرحمان در کسب حدیث کوشا بود و سفر کرد و حدیث بسیار شنید و برای سفیان بن عیینه و یزید بن هارون و جز آن دو حدیث می‌نوشت، او به هنگام طلوع آفتاب چهارشنبه دهم رجب سال دویست و بیست و چهار به صورت ناگهانی در مسجد اسد بن مرزبان درگذشت.

یحیی بن ایوب

کنیه‌اش ابوزکریا و وابسته و آزاد کرده ابوالقاسم محرر بوده است.

ابوالقاسم

شوهر دختر ابومسلم — یعنی عبدالرحمان بن یونس که به شماره ۲۶۳۸ معرفی شده است — و نیای پدری حسین بن فهم بوده است، در ناحیه عسکر مهدی بغداد می‌نشست محدثی مورد اعتماد و بسیار پارسا بود و به سنت اعتقاد داشت و بر کسانی که به گفته‌های جهم و خلاف سنت اعتقاد داشتند خرده می‌گرفت، او به روز یکشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال دویست و بیست و چهار درگذشت.

ابراهیم بن حاتم

بن عبدالله هروی، کنیه ابواسحاق داشت.

عبدالله بن عون خراز

کنیه ابو محمد داشت و به روزگار خلافت امیر مؤمنان و ائمه در بغداد درگذشت.

شُریح بن یونس مروروذی

کنیه ابو حارث داشت و شوهر دختر - داماد - قریش مستملی بود، شریح کتابهایی را تصنیف کرده و فراهم ساخته بود و از آنها حدیث می‌کرد و محدثی مورد اعتماد بود، او به روز سه‌شنبه هفت روز باقی مانده از ربیع‌الاول سال دویست و سی و پنج درگذشت.

احمد بن داود

کنیه و لقبش ابوسعید حداد واسطی بود، او در بغداد ساکن شد و محدثی مورد اعتماد بود ولی پیش از آن‌که از او چیزی بنویسند و به حدی برسد که برای مردم حدیث نقل کند درگذشت.

اسماعیل بن ابراهیم

بن بَسام ترجمانی، کنیه‌اش ابوابراهیم و از آزادشدگان خراسانی و محل سکونت او در بغداد به جانب صحرای ابوالسری بود، او از هشیم و عَطَاف بن خالد و عبدالعزیز ماجشون و خلف بن خلیفه و صالح مَرّی و جز ایشان و گاهی هم از شریک روایت می‌کرد. او محدثی پای‌بند به سنت و صاحب فضیلت و اهل خیر بود و در بغداد به روز پنجم محرم سال دویست و سی و شش درگذشت و مردم بسیاری در تشییع او شرکت کردند.

عمر و الناقد بن محمد بن بُکیر

کنیه‌اش ابو عثمان و محدثی مورد اعتماد و استوار و صاحب حدیث بود، او از حافظان به نام و فقیه بود و بغدادیان کتابهای فراوانی از گفته‌های او نوشته‌اند، و به روز پنجشنبه چهارم ذی‌حجه سال دویست و دو در بغداد درگذشت.

محمد بن عبّاد مکی

شاگرد و پیوسته به سفیان بن عیینة بود و به سال دویست و سی و چهار در لشکرگاه خلیفه در سامراء درگذشت.

حاجب بن ولید اغوز معلم

کنیه‌اش ابواحمد بود به ماه رمضان سال دویست و بیست و هشت در بغداد درگذشت.

ابومعمر

نامش اسماعیل و پسر ابراهیم بن معمر هروی و از نژادگان قبیله هذیل و محدثی پای‌بند به سنت و اهل خیر و فضیلت و مورد اعتماد و استوار بود، به ماه جمادی‌الاولی سال دویست و سی و شش در بغداد درگذشت و مردم بسیاری در تشییع پیکرش حاضر شدند.

محمد بن حاتم بن میمون مروزی

کنیه‌اش ابو عبدالله بود، کتابی در تفسیر فراهم آورد که مردم در بغداد از آن می‌نوشتند، او در کوی ربیع محله کرخ ساکن بود و به روز پنجشنبه چهار روز باقی مانده از ذی‌حجه سال دویست و سی و پنج در بغداد درگذشت.

احمد بن حاتم طویل *

ابراهیم بن محمد

بن عرعره بن برند از خاندان سامه بن لوی بود و کنیه ابو اسحاق داشت، او به ماه رمضان سال دویست و سی و یک پس از بازگشت از لشکرگاه سامرای خلیفه به بغداد درگذشت.

احمد بن محمد صفار

کنیه اش ابو حفص بود.

عبدالرحمان بن صالح ازدی

کنیه اش ابو محمد و از مردم کوفه بود که به بغداد آمد و از شریک و ابن ابی زائده و ابوبکر بن عیاش و ملازم بن عمرو و جز ایشان روایت می کرد، او به روز دوشنبه سی ام ماه ذی حجه سال دویست و سی و پنج در بغداد درگذشت.

احمد بن ابراهیم

کنیه اش ابو علی و معروف به موصلی بود، از حماد بن زید و شریک و ابو عوامه و جز ایشان روایت می کرد، به ماه ربیع الاول سال دویست و سی و شش در بغداد درگذشت.

ابراهیم بن ابی لیث

کنیه اش ابو اسحاق و شاگرد و پیوسته به اشجعی بود، به بغداد آمد و در بخش عسکر مهدی ساکن شد پای بند به سنت بود و در حدیث او را ضعیف می دانستند.

یعقوب بن ابراهیم بن کثیر عبدی

کنیه‌اش ابو یوسف و او همان ابن دورقی است.

برادرش احمد بن ابراهیم بن کثیر

کنیه‌اش ابو عبدالله بود.

عبدالمنعم بن ادريس

بن سنان کنیه‌اش ابو عبدالله و نوه دختری وهب بن منبه بود.^۱ او نوشته‌های نیای خود وهب بن منبه را که مشتمل بر احادیث و قصص پیامبران و عابدان و قصه‌های بنی اسرائیلی بود از گفته پدر خود از وهب روایت می‌کرد، گفته می‌شد عبدالمنعم معمر بن راشد را در یمن دیده و از او حدیث شنیده است، عبدالمنعم کتابها و آثار حکمت آمیز وهب را می‌خواند و نزدیک صدسالگی رسید و به بغداد به ماه رمضان سال دویست و بیست و هشت درگذشت.

محمد بن مُضَعَب

کنیه‌اش ابو جعفر و از قاریان قرآن بود او حدیث هم شنیده بود و با مردم مجالست داشت و ان شاء الله ثقه بوده است، به ماه ذی‌قعدة سال دویست و بیست و هشت در بغداد درگذشت.

مُخْرِز بن عَوْن

بن ابی عون، کنیه‌اش ابو الفضل بود، خودش می‌گفت پدرم مرا خبر داد که به سال یکصد و

۱. افرادی که درباره وهب بن منبه و وجودش تردید می‌کنند باید این روایت را در نظر بگیرند که محمد بن سعد از گفته نوه دختری و داماد وهب سخن می‌گوید.

چهل و چهار زاده شده‌ام، و آن همان سالی است که منصور دوانیقی همراه مردم حج گزارده است. محرز در هشتاد و هشت سالگی به سال دویست و سی و یک در بغداد درگذشت، محدثی مورد اعتماد و استوار بود، او حدیث نقل می‌کرد و مردم از گفته‌های او کتاب بزرگی نوشتند.

ولید بن صالح نخاس

کنیه‌اش ابو محمد بود و از عبیدالله بن عمرو و ابومعشر و بقیه بن ولید و حماد بن سلمه و عیسی بن یونس روایت می‌کرد.

عباس بن غالب وراق

او کتاب مصنف و کعب و جز آن را روایت می‌کرد و به ماه صفر سال دویست و سی و سه در بغداد درگذشت.

رباح بن جراح

کنیه‌اش ابو ولید و از مردم موصل بود که به بغداد آمد، او از معافی بن عمران و عقیف بن سالم روایت می‌کرد.

ولید بن شجاع بن ولید

کنیه‌اش ابو همام سکونی بود از بقیه بن ولید و محدثان دیگر شامی و عراقی حدیث می‌کرد.

نوح بن یزید مودب

کنیه‌اش ابو محمد و شاگرد و پیوسته به ابراهیم بن سعد و محدثی مورد اعتماد و کم‌تراوش بود.

عبدالعزيز بن بحر مودب

از اسماعیل بن جعفر و جز او روایت کرده است.

کامل بن طلحه جحدری

از مردم بصره و کنیه‌اش ابویحیی بود، او به سال دویست و سی و دو در بصره درگذشت.

یوسف بن موسی قطان

او از مردم کوفه بود نخست به شهر ری رفت و آنجا به بازرگانی پرداخت و از جریر بن عبدالحمید و جز او حدیث شنید، سپس به بغداد آمد و در محله دارالقطن منزل کرد.

مَرْدَوِيَه صَانِعٌ^۱

نامش عبدالصمد و نام پدرش یزید و لقب او مردویه و کنیه‌اش ابو عبدالله بود، از فضیل بن عیاش و ابن عیینة و جز آن دو روایت کرده است، مردویه پارسا و پای‌بند به سنت و محدثی مورد اعتماد بود و مردم احادیثی را از او نوشتند، مردویه به روز آخر ماه ذی‌حجه سال دویست و سی و پنج درگذشت.

یحیی بن اسماعیل واسطی

کنیه‌اش ابوزکریاء بود.

۱. صانع به معنی «زرگر» است.

ابوعمر و مقرئ

او همان حفص بن عمر بن عبدالعزیز بن صهبان ازدی است، او عالم به تفسیر و علوم قرآن بود که مردم پیش او قرآن می خواندند، او از شریک و محدثان دیگری از مردم عراق و مدینه و شام حدیث نوشته بود.

محمد بن سعد

شاگرد و پیوسته به واقدی و از وابستگان و آزادکردگان حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی بود، او به روز یکشنبه چهارم جمادی الآخره سال دویست و سی در بغداد و به شصت و دو سالگی درگذشت و در گورستان دروازه شام به خاک سپرده شد.

او همین کتاب طبقات را تألیف و مطالب آن را استخراج و تصنیف کرد و از او فراوان روایت شده است، محدثی بسیار دانا و پرحدیث و روایت بود و کتابهای فراوان در حدیث و فقه و شرح مشکلات حدیث تألیف کرده است.^۱

پایان محدثان بغداد

۱. ملاحظه کردید که بخش بیشتر این مبحث - محدثان بغداد - ظاهراً پس از مرگ محمد بن سعد و به احتمال زیاد به وسیله ابن حبویه شاگرد و راوی آثار محمد بن سعد تکمیل شده است و همین شرح حال مختصر ابن سعد هم نشانی روشن از این موضوع است.

نام کسانی از یاران رسول خدا (ص) که در خراسان بوده‌اند و در جنگها و گشودن سرزمین‌های آن بوده و همان‌جا درگذشته‌اند

بُرَيْدَةُ بْنُ حُصَيْبٍ

بن عبدالله بن حارث بن أَعْرَج بن سعد بن رزاح بن عدی بن سهم بن مازن بن حارث بن سلامان بن اسلم بن افسی.^۱

کنیه بُرَیدَه ابو عبدالله بود، او هنگامی که پیامبر در حال هجرت از مکه به مدینه از سرزمین او می‌گذشت مسلمان شد و پیامبر (ص) آیات نخست سورهٔ مریم را برای او خواند و آن را به او آموخت، بُرَیدَه پس از جنگ اُحد به مدینه هجرت کرد و به حضور پیامبر رسید و بقیه سوره مریم را فراگرفت و تا هنگامی که رسول خدا زنده بود همچنان ساکن مدینه بود و در جنگهای آن حضرت شرکت کرد. و پس از رحلت پیامبر به هنگامی که ناحیه بصره گشوده شد و به صورت شهر درآمد به آن سرزمین کوچ کرد و برای خود خانه ساخت. سپس از بصره برای شرکت در جهاد به خراسان رفت و به روزگار حکومت یزید بن معاویه در مرو درگذشت. فرزندان و فرزندزادگان او در مرو ماندند و گروهی از ایشان به بغداد آمدند و ساکن شدند و همان‌جا درگذشتند.

ابونُضْر هاشم بن قاسم، از شعبه، از محمد بن ابی یعقوب ضَبّی ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی که خود شنیده بود برای من حدیث کرد که بریده در آن سوی رودخانه بلخ^۲ می‌گفته است * هیچ عیش و کار ارزنده‌ی جز اسب‌تاختن - برای جنگ و جهاد - نیست.

ابوبرزة أسلمی^۳

محمد بن عمر واقدی و یکی از فرزندان ابوبرزة نام او را عبدالله و نام پدرش را نَضْلَة

۱. شرح حال بریده با تفصیل بیشتر در ترجمهٔ جلد چهارم طبقات - همین چاپ - صص ۲۱۹ تا ۲۲۱ آمده است.
 ۲. یعنی رود جیحون که چون از کنار بلخ می‌گذرد، در کتابها به نام رود بلخ هم آمده است.
 ۳. شرح حال ابوبرزة با تفصیل بیشتر در ترجمهٔ طبقات، ج ۴، ص ۲۷۰ تا ۲۷۲ آمده است.

گفته‌اند. کسی دیگر از دانشمندان نام او را نُضَلَّة و نام پدرش را عبدالله می‌داند. و برخی دیگر گفته‌اند نامش نُضَلَّة و پسر عُبَید بن حارث بن جَنَاد بن ربیعة بن دَعْبَل بن انس بن خزیمه بن مالک بن سلامان بن اسلم بن اقصی بوده است.

ابوبرزه از دیرباز اسلام آورده و در فتح مکه همراه رسول خدا بوده و هموست که عبدالعزّی بن خطل را^۱ - که مهدورالدم بوده است - درحالی که خود را به پرده‌های کعبه چسبانده بود کشته است.

ابوبرزه تا هنگام رحلت رسول خدا(ص) همراه ایشان در جنگها شرکت کرد و هنگامی که مسلمانان به بصره رفتند و آنجا ساکن شدند او هم به بصره کوچ کرد و برای خود خانه ساخت و اعقاب و بازماندگانش در بصره‌اند، ابوبرزه سپس برای جهاد به خراسان رفت و همانجا درگذشت.

حکَم بن عمرو

بن مُجَدِّع بن جَدِّیْم بن حارث بن نَعِیلَة بن ملیک بن ضَمْرَة بن بکر بن عبدمناة بن کنانة، نَعِیلَة برادر غفار بن ملیک است و به همین سبب به او غفاری می‌گفته‌اند. حکم تا هنگام رحلت رسول خدا(ص) از اصحاب ایشان بود و سپس به بصره کوچ کرد و در آن شهر ساکن شد، زیاد بن ابیه او را به امیری خراسان گماشت و او به خراسان رفت و همچنان والی آن سرزمین بود تا آنکه به سال پنجاهم هجرت به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در خراسان درگذشت.

عبدالرحمان بن سمرة

بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی، مادرش اَرْوٰی دختر ابوفرعة بوده است و نام ابوفرعة حارثه و پسر کعب بن مطرف بن ضَرِیس و از خاندان فراس بن غَنَم است، عبدالرحمان به بصره کوچ کرد و ساکن شد او چند حدیث هم از پیامبر(ص) روایت کرده

۱. از این شخص به صورت عبدالله بن خطل هم یاد شده است، به ترجمه مغازی، ص ۶۵۷ مراجعه فرمایید.

است. نامش عبدالکعبه بوده که چون مسلمان شد رسول خدا او را عبدالرحمان نام نهاد و به او فرمود ای عبدالرحمان! در پی امارت مباش، عبدالله بن عامر او را به کارگزاری سجستان گماشت و او در خراسان به جهاد پرداخت و سرزمین‌هایی را گشود و سپس به بصره بازگشت و به سال پنجاه هجری همان‌جا درگذشت و زیاد بن ابیه بر پیکرش نماز گزارد.

قثم بن عباس

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، مادرش ام‌الفضل یعنی لبابه کُبری است که دختر حارث هلالی است، قثم شبیه به رسول خدا (ص) بود، او به هنگامی که سعید بن عثمان والی خراسان بود در خراسان به جهاد پرداخت، سعید به او گفت برای خودت هزار سهم از غنایم را منظور کن، قثم نپذیرفت و گفت نخست خمس غنایم را بیرون کن و سپس حقوق و سهم جنگجویان را پرداز پس از آن هرچه می‌خواهی به من بده، قثم مردی پارسا و فاضل بود و در سمرقند درگذشت.

عبدالرحمان بن یغمر دُئلی

بُکیر بن عطاء به نقل او از حضرت ختمی مرتبت روایت می‌کند که فرموده است «کمال و تمام حج و قوف در عرفات است و هر کس پیش از صبح عرفات را درک کند حج را درک کرده است».

پس از این گروه، این فقیهان و محدثان در خراسان می‌زیسته‌اند

یحیی بن یغمر لیشی

از خاندان کنانه و از مردم بصره و آگاه به دانش نحو و دانای به علوم عربی و قرآن بوده

است، او سپس به خراسان رفته و ساکن مرو شده و در آن شهر قضاوت را برعهده گرفته است، او با سوگندی که همراه گواه انجام می‌پذیرفته داوری و حکم صادر می‌کرده است و محدثی مورد اعتماد بوده است.

شبابه بن سوار از گفته ابوطیب موسی بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: * خودم یحیی بن یعمر را بر مسند قضای مرو دیدم. گاهی او را می‌دیدم که در بازار مرو به قضاوت می‌پرداخت یا میان راه چنان می‌کرد و گاهی دو تن که با یکدیگر اختلاف داشتند پیش او که سوار بر خرد بود می‌آمدند او همچنان سوار بر خر درنگ می‌کرد تا میان ایشان داوری کند.

ابومجلز لاحق بن حُمَید سدوسی

محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است. او به مرو آمد و برای خود خانه ساخت و همان جا ساکن شد و سرپرستی بیت‌المال را برعهده گرفت. یک چشم او کور بود و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشت.

یزید بن ابی سعید نحوی

از مردم مرو و او را حدیثهایی بود.

محمد نخعی

کنیه‌اش ابویوسف و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است، او از سعید بن جبیر روایت می‌کرده و سرپرست قضای مرو بوده است.

ضحاک بن مزاحم

کنیه‌اش ابوالقاسم و از مردم بلخ بوده است.

عطاء خراسانی

محدثی مورد اعتماد بوده و به شام آمده است، محدثان شام و مالک بن انس و جز او از عطاء روایت کرده‌اند.

ابومنیب

نامش عیسی و نام پدرش عبید و او را حدیثهایی بوده است و گاهی از عکرمه روایت می‌کرده است.

ابوجریر

نامش عبدالرحمان و نام پدرش حسین و قاضی سجستان بوده است.

ربیع بن انس

عمار بن نصر خراسانی ما را خبر داد که ربیع بن انس از نژادگان قبیله بکر بن وائل و از مردم بصره بوده است. او عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک را دیده بوده است. ربیع از ستم حجاج بن یوسف گریخته و به مرو رفته و ساکن دهکده‌یی به نام بُرُز^۱ شده است و سپس از آن جا به دهکده دیگری به نام سَدَوُز^۲ کوچ کرده و تا هنگام مرگ همان جا بوده است. هنگامی که دعوت برای عباسیان در خراسان آشکار شده است، مروانیان همچنان به جستجوی ربیع بوده‌اند و او پنهان شده است. عبدالله بن مبارک در همان حال که ربیع پوشیده زندگی می‌کرده است پیش او رفته و چهل حدیث از او شنیده است، عبدالله بن مبارک می‌گفته است در قبال آن حدیثها این چیزها که نام می‌برده است مرا شاد نمی‌کند،

۱. یاقوت در معجم البلدان نوشته است این دهکده در پنج فرسنگی مرو بوده است.

۲. یاقوت این دهکده را از ناحیه قومس - سمنان تا شاهرود - دانسته و گفته است از پناهگاه‌های خوارج بوده است.

ربیع بن انس به روزگار حکومت ابو جعفر منصور در گذشته است.

ابراهیم بن میمون صائغ - زرگر -

او و محمد بن ثابت عبدی دو دوست ابومسلم در خراسان بوده‌اند که با او همنشینی می‌کرده‌اند و سخنان او را می‌شنیده‌اند. هنگامی که دعوت عباسیان را در خراسان آشکار و بر آن کار قیام کرد کسی را به صورت ناآشنا پیش آن دو فرستاد تا دربارهٔ ابومسلم و غافلگیر کردن و کشتن او از آنان نظر بخواهد، محمد بن ثابت عبدی گفت هرگز با غافلگیر کردن و کشتن ابومسلم موافق نیستم که به هر حال ایمان غافلگیر ساختن را دربند کشیده است، ابراهیم صائغ گفت من عقیده دارم غافلگیرانه بر او حمله و کشته شود. ابومسلم محمد بن ثابت را به سرپرستی قضای مرو گماشت و کسی را مأمور کرد و گسیل داشت و ابراهیم کشته شد، و روایت شده است که ابراهیم صائغ پیش ابومسلم آمد و او را پند و اندرز داد، ابومسلم گفت رای و اندیشه‌ات را شناختیم به خانهٔ خود برگرد، ابراهیم به خانهٔ خود برگشت و بر خود حنوط پاشید و کفن پوشید و پیش ابومسلم که در حضور گروهی از مردم بود برگشت و او را اندرز داد و به تندی سخن گفت، ابومسلم فرمان داد او را کشتند و پیکرش را در چاهی افکندند.

محمد بن ثابت عبدی

اصل او از مردم بصره بود و از ابوالمتوکل روایت می‌کرد و عهده‌دار قضاء مرو شد، عبدالله بن مبارک و جز او از او روایت کرده‌اند.

یعقوب بن قعقاع

از مردم مرو و در همان شهر قاضی بود، او از عطاء بن ابی رباح روایت می‌کرد و ثوری و عبدالله بن مبارک از او روایت می‌کردند.

منصور بن ابی سُریرة

عبدالله بن مبارک از او روایت کرده است.

حسین بن واقد

از عبدالله بن بریده روایت کرده و حدیث او پسندیده بوده است.

خارجه بن مصعب سرخسی

مردم از احادیث او پرهیز می کردند و نقل کردن آن را رها کردند.

نوح بن ابی مزیم

کنیه اش ابو عصمت بود.

ابو حمزه سُگری

از مردم سالخورده مرو بود.

حفص بن عبدالرحمان بلخی

کنیه اش ابو عمرو و ساکن نیشابور بود.

عبدالله سجزی

از مردم سجستان بود و برای سفیان ثوری و جز او روایت کرده است و برای بازرگانی به نیشابور آمد و شد داشت.

نَهْشَلُ بن سعید بن وردان

از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است.

فضل بن موسیٰ سینانی

سینان دهکده‌یی از دهکده‌های مرو از بخش سقادم است. فضل محدثی ثقه بوده است. وکیع بن جراح و جز او از او روایت کرده‌اند.

عبدالله بن مبارک

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان بوده و به سال یکصد و هیجده زاده شده است، او به کسب دانش پرداخت و روایات بسیاری را روایت و کتابهای بسیاری در رشته‌های گوناگون علمی تألیف کرده است و اشعاری در زهد و تشویق بر جهاد سروده است که گروهی آنها را از او فرا گرفته‌اند و گروهی دیگر آنها را از گفته‌های ایشان نوشته‌اند، عبدالله بن مبارک به عراق و حجاز و شام و مصر و یمن سفر کرد و دانش بسیاری شنید و آموخت، او محدثی مورد اعتماد و امین و پرحديث و امام و حجت بود، او به سال یکصد و هشتاد و یک در شصت و سه سالگی به هنگام بازگشت از جنگ در شهر هیت درگذشت.

نَضْر بن محمد مروزی

او از پیشروان دانش و فقه و فضل و عقل در نظر محدثان بوده و دوست عبدالله بن

مبارک و از یاران ابوحنیفه بوده است.

مکی بن ابراهیم بلخی

کنیه‌اش ابوسکن بوده و به سال دویست و پانزده در بلخ درگذشته است. محدثی مورد اعتماد بوده است و به هنگام رفتن به حج به بغداد آمد و چون حج گزارد باز هم به بغداد برگشت و به هنگام رفتن و باز آمدن برای مردم حدیث نقل کرد و مردم از گفته او نوشتند و او در حدیث استوار بود.

نضر بن شمیم مزوزی

او از مردم بصره و از قبیله بنی‌مازن و صاحب حدیث و از راویان شعر و دانا به قواعد نحو و تاریخ جنگها بوده است، او در خراسان به سال دویست و سه به روزگار خلافت مأمون و پیش از آن که مأمون از خراسان بیرون آید درگذشته است.^۱

مقاتل بن سلیمان بلخی

فراهم آورنده تفسیری بر قرآن بوده و از ضحاک بن مزاحم و عطاء روایت کرده است، اصحاب حدیث از نقل حدیثهای او خودداری می‌کنند و آن را ناشناخته می‌دانند.

ابومطیع بلخی

نامش حکم و نام پدرش عبدالله و سرپرست قضای بلخ بوده است، او پیرو مرجئه بوده است و عبدالرحمان بن حرمله و جز او را دیده است، ابومطیع کور بوده و از نظر محدثان در حدیث سست و ناتوان است.

۱. قطعی در کتاب انباه الرواة شرح حال نضر و گفتگوهای او را با مأمون آورده است، به ج ۳، صص ۳۵۰-۳۴۸، چاپ ۱۳۷۴ ق مصر مراجعه فرمایید.

عمرو بن هارون بلخی

از ابن جریر و جز او روایت کرده است، مردم از گفته‌های او کتاب بزرگی نوشتند و سپس حدیث او را رها کردند.

سالم بن سالم بلخی

کنیه‌اش ابو محمد و پیرو آیین مرجئه و در حدیث ضعیف بوده است، سلم همچون شمشیری برنده امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و در خراسان ریاست داشت، هارون الرشید کسی را فرستاد تا سلم را پیش او برد و او را به زندان انداخت و تا هنگامی که هارون درگذشت سلم در زندان رقه زندانی بود و چون امین به حکومت رسید او را از زندان رقه بیرون آورد. او به بغداد آمد اندکی در بغداد ماند و سپس به خراسان رفت و آنجا درگذشت.

مقاتل بن حیان

او مشهور به ابو مغان بلخی است و گاهی از او روایت شده است.

خلف بن ایوب

کنیه‌اش ابو سعید و از مردم بلخ بوده و از او روایت شده است.

شداد بن حکیم

کنیه‌اش ابو عثمان بلخی است و گاهی از او روایت شده است.

ابونمیه مَروزی

نامش یحیی و نام پدرش واضح و از آزادکردگان و وابستگان انصار بوده است، او محمد بن اسحاق را دیده و از او روایت کرده است، ابونمیه محدثی مورد اعتماد بوده و از او روایت شده است.

حسن بن سوار

کنیه‌اش ابو علاء مروودی و محدثی مورد اعتماد بوده است، او به هنگامی که آهنک حج گزاردن داشت به بغداد آمد و مردم از او روایت کردند و احادیث او را نوشتند، حسن بن سوار به خراسان برگشت و آنجا در آخر خلافت مأمون درگذشت.

عبدالصمد بن حسان مروودی

او که محدثی مورد اعتماد بود در مروود و هرات و نیشابور قضاوت می‌کرد و به روزگار خلافت مأمون درگذشت.

علی بن حسن بن شقیق

از یاران و شاگردان عبدالله بن مبارک بود، او حسین بن واقد را دید و از او روایت کرد، علی بن حسن از مردم مرو بود و در همان شهر درگذشت.

عبدالعزیز بن ابی رزْمه مروزی

از حماد بن سلمه و حماد بن زید و جز آن دو روایت کرده و محدثی مورد اعتماد بوده است.

نصر بن باب

کنیه‌اش ابوسهل و از مردم مرو بود، او از داود بن ابی‌هند و عوف اعرابی و حجاج و جز ایشان روایت شنید و سپس به بغداد آمد. محدثان بغداد از او حدیث شنیدند و از گفته‌های او نقل می‌شد و چون او احادیثی را از ابراهیم صائغ نقل کرد او را متهم ساختند و احادیث او را رها کردند.

علی بن اسحاق دارکانی

دارکان دهکده‌یی در مرو است که حاجیان چون از مرو بیرون می‌آمدند آن‌جا منزل می‌کردند، علی بن اسحاق محدثی مورد اعتماد و از شاگردان عبدالله بن مبارک و معروف به همنشینی با او بود، او به بغداد آمد و محدثان از او حدیث شنیدند.

حسین بن ولید

کنیه‌اش ابو عبدالله و از آزادکردگان و وابستگان قریش بود.

سهل بن مزاحم

از مردم مرو و کنیه‌اش ابوبشر و فقیهی پارسا و فتوادهنده بود.

برادرش محمد بن مزاحم

کنیه‌اش ابو وهب و محدثی فاضل و آگاه بود و از عبدالله بن مبارک روایت می‌کرد، او به سال دویست و یازده درگذشت.

عَنَاب بن زیاد مروزی

از یاران و شاگردان عبدالله بن مبارک و محدثی مورد اعتماد بود.

ابراهیم بن رُسَیم

از مردم مرو بوده است.

سفیان بن عبدالملک

از مردم مرو بود، عبدالله بن مبارک به او اعتماد داشت و کتابهای خود را برای او ارائه می داد - نامه های خود را خطاب به او می نوشت.

سَلْمَة بن سلیمان

از مردم مرو و از یاران و شاگردان معروف عبدالله بن مبارک بود.

عیاذ بن عثمان

نام اصلی او عبدالله و نوه دختری عبدالعزیز بن ابی رواد بود، او با شعبه ملاقات کرد، و کتابهای عبدالله بن مبارک پیش او بود.

محمد بن فضل

از مردم مرو بود و حدیث او رها شده است.

عُمارة بن مُغیرة

از مردم سرخس بود.

برادرش قاسم بن مغیرة

از مردم سرخس بود.

ابوسعید صاغانی

نامش محمد و نام پدرش میسر و محدثی مورد اعتماد و کور بود.

عصام بن یوسف

از مردم بلخ است.

ابواسحاق زیات

نامش ابراهیم و نام پدرش سلیمان و از مردم بلخ و پیرو مرجئه بود.

قتیبة بن سعید

کنیه‌اش ابورجاء بلخی است، او از لیث بن سعد و ابن لهیعه روایت کرده است.

ابومعاذ نحوی

از مردم مرو بود و از عبدالله بن مبارک روایت کرده است.

یَعمر بن بشر

کنیه‌اش ابو عمرو و از شاگردان عبدالله بن مبارک است.

این فقیهان و محدثان در ری بوده‌اند

ابوجعفر رازی

نامش عیسی و نام پدرش ماهان و از مردم دهکده بُرز بوده است، این دهکده همان است که ربیع بن انس نخست در آن ساکن شده بود و ابوجعفر همان جا از ربیع بن انس حدیث شنید و سپس به ری کوچ کرد و همان جا درگذشت و بدین سبب به او رازی گفته شد، ابوجعفر محدثی مورد اعتماد بود و برای انجام حج به بغداد و کوفه می‌آمد و محدثان از او حدیث می‌شنیدند.

یحیی بن ضَرِیس

در ری قاضی بود و همان جا درگذشت.

سعید بن سنان شیبانی

او از مردم کوفه و از نژادگان شیبانیان بود و بعدها ساکن ری شد، همه ساله حج می‌گزارد و مردی بدخوی بود.

جریر بن عبدالحمید

کنیه‌اش ابو عبدالله بود به سال یکصد و هفت در کوفه زاده شده و همان‌جا پرورش یافته بود، او در کسب حدیث برآمد و احادیث بسیار شنید و سپس ساکن ری شد و همان‌جا درگذشت، محدثی مورد اعتماد و پرورش بود و طالبان علم به حضورش کوچ می‌کردند.

حکام بن سلم رازی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

سلمه ابرش بن فضل

کنیه‌اش ابو عبدالله و محدثی مورد اعتماد و بسیار راستگو بود، او شاگرد محمد بن اسحاق بود و تاریخ جنگها و روزگاران نخستین را از او روایت می‌کرد، سلمه در صد و ده سالگی در ری درگذشت، او معلم بود و گفته می‌شد از خاشع‌ترین مردم در نماز بوده است.

اسحاق بن سلیمان

کنیه‌اش ابویحیی و از آزادکردگان و وابستگان قبیله عبدالقیس بود، محدثی مورد اعتماد و بافضیلت و پارسا بود، او به کوفه کوچ کرد و چندسالی مقیم آن شهر بود و سپس به ری برگشت و به سال یکصد و سی و نه در ری درگذشت.

اسحاق بن اسماعیل رازی

او ملقب به حیوینه بود و در ری درگذشت، او حدیث نقل می‌کرد و از او روایت شده است.

در همدان این فقیهان بودند

أَضْرَمُ بنِ حَوْشِبِ هَمْدَانِي

او به بغداد آمد و مردم بغداد از او حدیث نوشتند و سپس به همدان برگشت و آنجا درگذشت.

در قم از محدثان این اشخاص بودند

اشعث بن اسحاق*

يعقوب بن عبدالله أشعري*

در انبار این محدثان بودند

محمد بن عبدالله خذاء

کنیه‌اش ابوجعفر و پیش او احادیثی وجود داشته و مورد اعتماد بوده است.

سُوَید بن سعید

کنیه‌اش ابو محمد انباری بوده است و در منطقه حدیثه یعنی حدیثه نوره که در چند فرسنگی انبار بوده است سکونت داشته است.

اسحاق بن بهلول

کنیه‌اش ابو یعقوب بوده است.

نام کسانی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) که در شام ساکن شدند

ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه^۱

نامش عامر و پسر عبدالله بن جراح بن هلال بن اُهیَب بن ضَبَّة بن حارث بن فهر است، مادرش اُمَیْمَةُ دختر غنم بن جابر بن عبدالعزی بن عامر بن عُمیره است، ابوعبیده پیش از آن که رسول خدا (ص) به خانه ارقم بروند مسلمان شد و در هجرت دوم اصحاب به حبشه شرکت داشت و به آن سرزمین هجرت کرد و سپس بازگشت و در جنگهای بدر و احد و خندق و همه جنگهای دیگر همراه رسول خدا بود و پیامبر (ص) او را به سرپرستی سیصد تن از مهاجران و انصار برگماشت و به جنگ قبیله‌یی از جهینه که در کرانه دریای سرخ ساکن بودند گسیل فرمود و این جنگ به خبط مشهور است.^۲

عُفان بن مسلم از گفته شعبه و وُهَیب بن خالد ما را خبر داد که آن دو می‌گفته‌اند

۱. شرح حال مفصل‌تری از ابوعبیده در ترجمه طبقات، ج ۳، صص ۳۵۰ و ۳۵۶ آمده است.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره این جنگ به ترجمه مغازی واقعی به قلم ابن‌بنده، صص ۵۹۰ و ۵۹۲ مراجعه فرمایید.

* خالد حذاء از ابوقلابه از انس بن مالک از رسول خدا (ص) ما را خبر داد که فرموده است همانا که هر امتی را امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است.

محمد بن عمر واقدی می گوید چون عمر بن خطاب به ولایت رسید ابو عبیده را به ولایت شام گماشت و او در حالی که فرمانده مردم بود در جنگ یرموک شرکت کرد. واقدی از گفته ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از مالک بن یخامر ما را خبر داد که او ضمن توصیف ابو عبیده می گفته است مردی ضعیف و دارای چهره استخوانی و ریش کم پشت و قامت بلند و خمیده پشت بود و دو دندان پیشین او افتاده بود. واقدی، از گفته ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از گفته تنی چند از مردان قوم ابو عبیده ما را خبر داد که می گفته اند ابو عبیده بن جراح در چهل و یک سالگی در جنگ بدر شرکت داشت و به سال هیجدهم هجری و به روزگار خلافت عمر بن خطاب در طاعون عمواس به پنجاه و هشت سالگی درگذشت، گورش در عمواس است که در چهارمیلی رمله از سوی بیت المقدس است. ابو عبیده موهای ریش و سر خود را با حنا و کتم رنگ می کرد و گاهی از عمر روایت می کرده است.

بلال بن رباح^۱

آزاد کرده و وابسته ابوبکر صدیق و کنیه اش ابو عبدالله و از زاده شدگان در سراه است. نام مادرش حُمامه است و برده یکی از خاندان جُمَحْ بوده است. اسماعیل بن ابراهیم اسدی از یونس از حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرموده است بلال پیشگام تر مسلمانان حیشه است.

عبدالله بن زبیر حُمَیدی از سفیان بن عیینه، از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر بلال را به پنج وقیه خرید.

فضل بن دکین و عبدالملک بن عمرو عقدی و احمد بن عبدالله بن یونس هر سه از

۱. خوانندگان گرامی توجه بفرمایند که شرح حال گروه بسیاری از این یکصد و هفت نفر صحابی که در شام بوده اند با تفصیل بیشتر در مجلدات سوم و چهارم ترجمه طبقات آمده است و لازم نیست در پابرها ارجاع دهم.

گفته عبد‌العزیزی بن عبدالله بن ابی سلمة، از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله انصاری ما را خبر داد که عمر بن خطاب می‌گفته است * ابوبکر سرور ماست و سرور ما را هم از بردگی آزاد کرد و منظورش بلال بود.

محمد بن عبید طنافسی و فضل بن دکین هر دو از مسعودی از قاسم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین کسی که اذان گفت بلال بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن محمد بن عمار از گفته پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * روزهای عید - فطر و قربان - و هنگامی که رسول خدا برای نماز باران بیرون می‌آمدند بلال چوبدستی کوتاه آن حضرت را حمل می‌کرد، واقدی می‌گوید بلال در جنگهای بدر و احد و همه جنگهای دیگر همراه رسول خدا بود و چون آن حضرت رحلت فرمود بلال پیش ابوبکر رفت و از او برای رفتن به شام و شرکت در جهاد در راه خدا اجازه خواست، ابوبکر گفت تو را به خدا سوگند می‌دهم و تو را به حق و حرمت خودم قسم می‌دهم که از این سخن درگذر که من سالخورده و ناتوان شده‌ام و مرگم فرا رسیده است، بلال همراه ابوبکر درنگ کرد و چون ابوبکر درگذشت بلال پیش عمر رفت و همان سخن را که به ابوبکر گفته بود با او گفت و عمر او را اجازه داد بلال به شام رفت و تا هنگام مرگ خود همانجا بود.

محمد بن عبید طنافسی از اسماعیل بن ابی خالد از قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود بلال به ابوبکر گفت اگر مرا برای خود خریدهای مرا پیش خود نگهدار و اگر برای خدا خریدهای مرا با کار کردن برای خدا واگذار.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * بلال به سال بیستم هجرت در دمشق درگذشت و در گورستان دمشق کنار دروازه صغیر به خاک سپرده شد و شصت و اندساله بود و این به روزگار خلافت عمر بود.^۱

واقدی ما را خبر داد و گفت از شعیب بن طلحه که از فرزندزادگان ابوبکر است شنیدم می‌گفت * بلال هم‌سن ابوبکر بوده است.

۱. مزار جناب بلال هم‌اکنون در گورستان دمشق مشخص و پابرجاست.

واقدی می‌گوید اگر این چنین باشد ابوبکر به سال سیزدهم هجرت در شصت و سه سالگی درگذشته است و فاصله میان این تاریخ و مرگ بلال هفت سال است - یعنی بلال به هفتادسالگی درگذشته است - و به هر حال شعیب بن طلحه به تاریخ تولد بلال آگاه‌تر است که می‌گوید هم‌سن ابوبکر بوده است و خدا داناتر است.

واقدی ما را گفت سعید بن عبدالعزیز از گفته مکحول از گفته کسی که بلال را دیده بود او را چنین وصف کرد که مردی به شدت سیه چرده و کشیده قامت و نزار و خمیده پشت و دارای گونه‌های استخوانی بود، موهای انبوهی داشت که بسیار سپید شده بود و رنگ آن را با خضاب تغییر نمی‌داد.

عبادة بن صامت

بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج از تیره قواقله است^۱، کنیه اش ابوولید و مادرش قرّة العین^۲ دختر عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عمرو بن عوف بن خزرج است.

عبادة همراه هفتاد تن انصار بود که در بیعت عقبه حضور داشتند و یکی از نقیبان دوازده گانه است، او در جنگهای بدر و احد و خندق و همه جنگهای دیگر پیامبر همراه آن حضرت بود و هنگامی که مسلمانان برای جنگ به شام عزیمت کردند او هم به شام رفت و همواره آن جا بود تا همان جا درگذشت.

واقدی از گفته ابوحرزه یعقوب بن مجاهد، از عبادة بن ولید بن عبادة از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبادة بن صامت مردی کشیده قامت و تنومند و زیبا بوده است، او به سال سی و چهار در خلافت عثمان بن عفان و به هفتاد و دو سالگی در رمله که از سرزمینهای شام است درگذشت و او را اعقابی است، محمد بن سعد می‌گوید از کسی هم شنیدم می‌گفت که عبادة بن صامت چندان زنده بوده که به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در شام درگذشته است.

۱. تیره‌یی از قبیله بزرگ خزرج مرکب از خاندانهای غنم و سالم، به ترجمه طبقات، ج ۴، ص ۴۵۹ مراجعه شود.

۲. نمونه‌یی از سابقه این نام برای خانمها در دوره جاهلی است.

معاذ بن جَبَل

بن عمرو بن اوس بن عائد بن عدی بن کعب بن عمرو بن اَدِیّ بن سعد اخی سَلْمَة بن سعد بن علی بن اسد بن شاردَة بن یزید بن جُشَم بن خزرج، کنیه اش ابو عبدالرحمان و مادرش هند دختر سهل از قبیله جهینه بوده است، عبدالله بن جد بن قیس که از شرکت کنندگان در جنگ بدر است برادر مادری اوست، معاذ بن جبل همراه هفتادتن انصاری بود که در بیعت عقبه شرکت کردند.

معاذ در بیست یا بیست و یک سالگی در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگهای اُحد و خندق و همه جنگهای دیگر همراه رسول خدا بود، پیامبر (ص) معاذ را به عنوان معلم و کارگزار به یمن گسیل فرمود و هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود معاذ در یمن بود و چون ابوبکر خلیفه شد معاذ به فرماندهی منطقه چند یمن اشتغال داشت^۱، سپس به مکه آمد و عمر هم در آن سال حج گزارد و معاذ پیش عمر رفت.

محمد بن عبدالله اسدی از گفته سفیان ثوری، و عفان بن مسلم از وهیب بن خالد و همگی از خالد حدّاء از ابوقلابه از انس بن مالک ما را خبر دادند که می گفته است * پیامبر (ص) فرموده است «داناترین امت من به حلال و حرام معاذ بن جَبَل است»^۲.

محمد بن عمر واقدی می گوید * معاذ بن جبل پس از آن برای شرکت در جهاد در راه خدا به شام رفت.

عبیدالله بن موسی، از موسی بن عبیده، از ایوب بن خالد، از عبدالله بن رافع ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که ابو عبیده بن جراح در منطقه عمواس گرفتار طاعون شد معاذ بن جبل را به جانشینی خود گماشت و چون موضوع طاعون شدت پیدا کرد و همه گیر شد مردم به معاذ گفتند دعا کن و خدا را فراخوان که این پلیدی و گرفتاری را از ما برطرف

۱. با آنکه در متن روی کلمه چند ضمه نهاده اند ولی ظاهراً جَنْد صحیح است به فتح جیم و نون و سکون دال که نام منطقه‌یی از یمن است.

۲. ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می گوید معاذ و ثعلبة بن غنمه و عبدالله بن انیس مأمور شکستن بتهای بنی سلمه شدند. رسول خدا فرمود داناترین این سه نفر به حرام و حلال معاذ است. به حاشیه الاصابة، ج ۳، ص ۳۵۷ مراجعه شود.

فرماید، معاذ گفت این پلیدی و گرفتاری نیست بلکه خواسته و دعای پیامبر شمامست و صالحان پیش از شما در گذشته‌اند و انگهی این شهادتی است که خداوند هر کس از شما را بخواهد به آن مخصوص می‌فرماید، سپس عرضه داشت پروردگارا! بهره‌خاندان معاذ را از این رحمت به حد کافی و وافی ارزانی دار، هر دو پسرش گرفتار طاعون شدند، از ایشان پرسید چگونه‌اید؟ گفتند پدرجان «حق از خدای تو است باید که از شک‌کنندگان مباشید»^۱ گفت مرا هم به خواست خدا از شکیبایان خواهید یافت^۲، سپس دو همسرش گرفتار طاعون شدند و مردند، خودش از انگشت ابهام گرفتار شد شروع به مکیدن انگشت خود کرد و می‌گفت پروردگارا این کوچک است و اندک بر آن برکت بده که تو بر چیزهای اندک برکت می‌دهی و تا هنگامی که مرد همینگونه می‌گفت.^۳

عبدالله بن موسی، از اعمش، از شهر بن حوشب، از حارث بن عمیره زبیدی ما را خبر داد که می‌گفته است * بر بالین معاذ بن جبل که در حال مرگ بود نشسته بودم گاه بیهوش می‌شد و گاه به هوش می‌آمد، و هرگاه به هوش می‌آمد می‌گفت خفهام ساز خفه و سوگند به عزت تو که تو را دوست می‌دارم.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از حبیب بن ابی مرزوق، از عطاء بن ابی رباح، از ابو مسلم خولانی ما را خبر داد که می‌گفته است * وارد مسجد شهر حمص شدم و دیدم حدود سی تن کامل مرد از یاران پیامبر را دیدم که نشسته‌اند و میان ایشان جوانی سیه‌چشم که دارای دندانهای درخشان بود نشسته بود او خاموش بود و سخن نمی‌گفت و هرگاه آن گروه در چیزی شک می‌کردند به او روی می‌آوردند و از او می‌پرسیدند، از یکی از همنشینان خود پرسیدم این کیست؟ گفت معاذ بن جبل است.

واقدی، از ایوب بن نعمان از پدرش، از قول خویشاوندانش، و اسحاق بن خارجه بن عبدالله بن کعب بن مالک، از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر دادند که * معاذ بن جبل مردی بلندبالا و سپیدچهره و خوش‌دندان و دارای چشمانی درشت و ابروان پیوسته و موهای پیچیده و کوتاه بود، او در بیست یا بیست و یک سالگی در جنگ بدر حضور داشت

۱. آیه ۱۴۲، سوره دوم - بقره.

۲. مقتبس از آیه ۱۰۲، سوره سی و هفتم - الصافات.

۳. برای آگاهی بیشتر از طاعون در متون کهن به ابن سینا، قانون ج ۳، ص ۱۲۱ و اخوینی، هدایة المتعلمین، ص ۶۱۷ مراجعه فرمایید که نوشته‌اند منجر به بیهوشی و خفگی می‌شود.

و پس از شرکت در جنگ تبوک در بیست و هشت سالگی به یمن رفت و در طاعون عمواس که نام ناحیه‌یی در اردن است به سال هیجدهم هجرت و روزگار خلافت عمر بن خطاب در سی و هشت سالگی درگذشت و نسلی از او باقی نمانده است.

ابن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است * عیسی علیه‌السلام در سی و سه سالگی به آسمان برده شد و معاذ بن جبل هم در سی و سه سالگی درگذشت!^۱

علی بن متوکل، از ضمیره، از عطاء، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * آرامگاه معاذ در ناحیه قُصَیر خالده - کوشک خالده - در حومه دمشق است.

سعد بن عبادۀ

بن دُلَیم بن حارثه بن ابی حزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده از انصار است، کنیه‌اش ابو ثابت و مادرش عمرة دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار بوده است، سعد بن عبادۀ پسر خاله مسعود بن زید اشهلی است که از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بوده است.

سعد بن عبادۀ به روزگار جاهلی خط می‌نوشته و شناگر و تیرانداز پسندیده و ورزیده‌یی بوده است و به کسی که این فنون را نیکو می‌دانسته است کامل می‌گفتند، سعد بن عبادۀ همراه هفتادتن انصار بود که در بیعت عقبه شرکت کردند، او یکی از نقیبان دوازده گانه انصار و بزرگمردی بخشنده بود.

سعد بن عبادۀ با آنکه آماده برای شرکت در جنگ بدر بود و بر در خانه انصار می‌رفت و آنان را به شرکت در جنگ و بیرون رفتن همراه رسول خدا تشویق می‌کرد به سبب مارگزیدگی نتوانست در جنگ بدر حاضر شود، و حضرت ختمی مرتبت می‌فرمود هر چند سعد نتوانست در جنگ بدر شرکت کند ولی در شرکت در آن جنگ حریص بود، سعد پس از آن در جنگهای احد و خندق و همه جنگهای دیگر در التزام رکاب پیامبر (ص) بود. پس از رحلت رسول خدا انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و سعد بن عبادۀ هم همراه ایشان

۱. کسی که در جنگ بدر بیست و یک ساله بوده در شانزده سال بعد می‌وشش یا سی و هفت ساله بوده است و

این روایت درست نیست.

بود و آنان برای بیعت با سعد بن عباد ریزی کردند و چون این خبر به ابوبکر و عمر رسید همراه گروهی از مهاجران به راه افتادند و پیش انصار آمدند و پس از آنکه میان ایشان گفتگوهای صورت گرفت عمر به ابوبکر گفت دست بگشای و خود با ابوبکر بیعت کرد و مهاجران و انصار هم با ابوبکر بیعت کردند و سعد بن عباد از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و ابوبکر هم متعرض او نشد.^۱

هنگامی که ابوبکر درگذشت و عمر به ولایت رسید سعد بن عباد با او هم بیعت نکرد، عمر روزی او را در راهی از راههای مدینه دید و با لحنی گله‌مند و تحقیرآمیز او را صدا زد، سعد هم همانگونه پاسخ داد، عمر گفت تو همانی که آن کار را کردی؟ سعد گفت آری من همانم و اینک خداوند این کار را به تو رسانده است و آن دوست تو که عهده‌دار آن بود - ابوبکر - در نظر ما از تو بهتر و دوست‌داشتنی‌تر بود و به خدا سوگند که من از همسایگی تو ناخوش شده‌ام، عمر گفت هرکس همسایگی کسی را خوش نداشته باشد از آن جا کوچ می‌کند. سعد گفت آری که از این همسایگی ناخشنودم و به همسایگی کسی می‌روم که همسایگی و پناه او از پناه تو بهتر و خوشتر است، و پس از آن اندکی در مدینه درنگ کرد و سپس به شام هجرت کرد و این در آغاز خلافت عمر بود.

واقعی از گفته یحیی بن عبدالعزیز بن سعید بن سعد بن عباد به نقل از پدرش ما را خبر داد که * سعد بن عباد دو سال و نیم پس از حکومت عمر در منطقه حوران شام درگذشته است.

واقعی می‌گوید گویا به سال پانزدهم درگذشته است، عبدالعزیز می‌گوید در مدینه از مرگ او بدینگونه آگاه شدند که در نیمروزی بسیار گرم تنی چند از پسر بچه‌های مدینه کنار چاه منبه یا چاه سکن سرگرم بازی - آب تنی - بودند شنیدند گوینده‌یی می‌گوید.

«همانا سرور خزرج سعد بن عباد را کشتیم و دو تیر به او زدیم که بر دلش نشست و خطا نکردیم»^۲ کودکان ترسیدند، مردم آن روز را به خاطر سپردند و بعد متوجه شدند همان

۱. لطفاً برای آگاهی بیشتر در مورد سقیفه به طبقات، ج ۴، ص ۵۲۱ و کتاب السقیفه ابوبکر جوهری دانشمند نیمه اول قرن چهارم، چاپ ۱۴۰۱ ق تهران و به ترجمه نهیة الارب نویری، ج ۴، صص ۳۰ و ۳۶ و شرح خطبة ۲۶ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۹۳-۲۰۳ مراجعه فرمایید.

۲. قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده زمیناه بسهمین قلبم نخط فواده
برای آگاهی نسبی از این توطئه و غافلگیر کردن و کشتن سعد بن عباد به شرح خطبة ۱۸۴ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۵ به قلم ابن بنده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲ ش مراجعه فرمایید.

روزی بوده که سعد در گذشته است. سعد بن عبادہ کنار سوراخی نشسته و ادرار کرده و سپس وضو ساخته و هماندم در گذشته است و پیکرش را پیدا کردند که پوستش سبزرنگ شده بود.

یزید بن هارون از سعید بن ابی عروبہ ما را خبر داد که می گفته است شنیدم محمد بن سیرین می گفت که سعد بن عبادہ در حالی که ایستاده بود ادرار کرد و چون پیش یاران خود آمد گفت در خود احساس رخوت و سستی می کنم و همان دم درگذشت و شنیدند جنیان همان بیت را می خوانند!

ابودرداء

نامش عُویمر و پسر زید بن قیس بن عایشه^۱ بن امیة بن مالک بن عامر بن عدی بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج است، مادرش مُحَبَّة دختر واقد بن عمرو بن اطنابہ بن عامر بن زید مناة بن مالک بن ثعلبہ بن کعب است.

ابودرداء آخرین کس از خانواده خویش است که مسلمان شده است، و چنین بود که عبدالله بن رواحه که در دوره جاهلی و نیز در اسلام برادر خوانده او بود به خانه ابودرداء آمد و تبری برداشت و شروع به کوبیدن و زدن بت ابودرداء کرد و این بیت را می خواند.

«از نام همه شیطانها بی زاری بجوی که هرچه همراه خدا عبادت شود یاوه است»^۲

هنگامی که ابودرداء به خانه برگشت همسرش او را از کار عبدالله بن رواحه آگاه ساخت، او ساعتی با خود اندیشه کرد و سپس گفت اگر این بت خیری می داشت می توانست از خود دفاع کند، و در حالی که عبدالله بن رواحه همراهش بود به راه افتاد و به حضور حضرت ختمی مرتبت رفت و مسلمان شد.

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از حیثمه، از ابودرداء ما را خبر داد که می گفته است

* پیش از مبعوث شدن رسول خدا در مدینه بازرگان بودم و چون آن حضرت برانگیخته شد بازرگانی و عبادت را با یکدیگر سنجیدم و دیدم با یکدیگر جمع نمی شود عبادت را گرفتم و بازرگانی را رها کردم.

۱. ملاحظه می فرمایید که عایشه نامی است که بر مردان هم نهاده می شده است.

۲. تَبْرًا مِنْ اَسْمَاءِ الشَّيْطَانِ كُلِّهَا الْاَكْلُ مَا يَدْعَىٰ مَعَ اللّٰهِ بِاطِل

واقدی می‌گوید، پاره‌یی از سیره‌نویسان می‌گویند * ابودرداء در جنگ احد شرکت داشته و در آن روز در همان حال که مسلمانان از هر سو روی به گریز نهاده بودند پیامبر (ص) به او نگریستند و فرمودند «این عویمر چه نیکو سوار سبک‌خیزی است» ابودرداء از یاران بلندمرتبه و خوش‌نیت رسول خدا بوده و با ایشان در جنگهای بسیاری شرکت کرده و از آن حضرت حدیث بسیاری نقل کرده است.

واقدی از معاویه بن صالح، از ربیعة بن یزید از ابودرداء ما را خبر داد که * هرگاه حدیثی از رسول خدا نقل می‌کرد می‌گفت اگر الفاظ حدیث این چنین نبوده شبیه و مانند همین بوده است.

واقدی گوید، ابودرداء به شام رفت و تا هنگام مرگ خویش همانجا ساکن بود. عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابودرداء به قضاوت گماشته شد مردم به او شادباش می‌گفتند، او گفت برای قضاوت به من شادباش می‌گویید و حال آنکه من بر سر پرتگاهی قرار گرفته‌ام که ژرفای آن بیشتر از این جا تا شهر عدن آبین^۱ است، و اگر مردم بدانند در قضاوت چه گرفتاری نهفته است به سبب کراهت از آن آن را دست به دست می‌دهند - از خود دفع می‌کنند - و اگر بدانند در اذان گفتن چه پاداشی نهفته است از شوق و حرص نسبت به آن آن را از دست یکدیگر می‌ربایند.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از عمرو بن مرّه، از سالم بن ابی جعد، از ام درداء، از ابودرداء ما را خبر داد که می‌گفته است * یک ساعت اندیشیدن بهتر از یک شب برپا بودن و نماز گزاردن است.

وهب بن جریر و ابو ولید هشام هر دو از گفته شعبه از عمرو بن مره ما را خبر دادند که می‌گفته است * شنیدم یکی از مشایخ از گفته ابودرداء نقل می‌کرد که می‌گفته است فقر و تنگدستی را برای اظهار فروتنی به پروردگار خویش و مرگ را برای شوق دیدار خدای خویش و بیماری را برای اینکه گناهانم را بپوشاند دوست می‌دارم.

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از غیلان بن بشیر، از یعلی بن ولید ما را خبر داد که می‌گفته است * به ابودرداء گفتند برای کسی که او را دوست می‌داری چه چیز را دوست می‌داری و

۱. عدن نام شهر و این نام شخصی است که عدن منسوب و مضاف به اوست، لطفاً به ابن اثیر، النهاية، ج ۳، ص ۱۹۲ مراجعه شود.

آرزو می‌کنی؟ گفت مرگ را! گفتند اگر نمرود؟ گفت اینکه مال و اولاد او اندک باشد. عفان بن مُسلم و سلیمان بن حرب هر دو از ابو هلال، از معاویة بن قُره ما را خبر دادند که می‌گفته است ابودرداء بیمار شد یارانش پیش او رفتند و پرسیدند چه دردی داری و از چه چیز نالانی؟ گفت از گناهانم، پرسیدند چه میل داری؟ گفت در آرزوی بهشتم، گفتند آیا برای خود طبیبی خوانده‌ای؟ گفت طبیب من مرا بستری فرموده است. معن بن عیسی، از ابومعشر، از محمد بن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است * چون ابودرداء محتضر شد حبیب بن مسلمه پیش او آمد و پرسید که ای ابودرداء خود را چگونه می‌یابی؟ گفت خود را سنگین احساس می‌کنم، حبیب گفت آن را نشان مرگ می‌بینم، ابودرداء گفت همینگونه است، حبیب گفت خدایت پاداش خیر دهد. واقدی ما را خبر داد که ابودرداء به سال سی و دو و روزگار حکومت عثمان بن عفان درگذشت و فرزندان و فرزندزادگانش در شام باقی مانده‌اند. محمد بن سعد می‌گوید کس دیگری غیر از واقدی از ثور بن یزید، از خالد بن معدان مرا خبر داد که * ابودرداء به سال سی و یک در شام درگذشته است.

شُرَحْبِيلُ بنِ حَسَنَةَ

حسنه نام مادر اوست که از قبیله عدی است، پدر شرحبیل عبدالله پسر مُطاع بن عمرو از قبیله کنده و هم‌پیمان خاندان زهره بوده است. کنیه شرحبیل ابو عبدالله است او که از دیرباز در مکه مسلمان شد از مهاجران هجرت دوم حبشه و از یاران بلندمرتبه رسول خداست و همراه آن حضرت در جنگهایی شرکت کرده است، او یکی از فرماندهانی است که ابوبکر برای آنان فرمان فرماندهی بر لشکرهای شام را صادر کرده است، شرحبیل بن حسنه به سال هجدهم هجری در طاعون عمواس شام در شصت و هفت سالگی به روزگار حکومت عمر بن خطاب درگذشته است.

خالد بن ولید

بن مغیره بن عبدالله بن عمیر بن مخزوم، کنیه اش ابوسلیمان و مادرش عصماء که همان لبابه

صغری است بوده که دختر حارث بن حرب بن بُجَیر بن هُزَم بن رُویبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است، این بانو خواهر ام‌الفضل دختر حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر پسران اوست.^۱

خالد از سوارکاران دلیر قریش و از سخت‌گیران ایشان نسبت به اسلام و مسلمانان است که همراه مشرکان در جنگهای بدر و احد و خندق شرکت کرد و از آن‌جا که خداوند نسبت به او اراده خیر فرمود محبت اسلام را در دلش افکند.

هنگامی که پیامبر (ص) در قضای عمره حدیبیه وارد مکه شد، خالد بن ولید خود را پنهان ساخت، رسول خدا از برادر خالد درباره او پرسید و فرمود خالد کجاست؟ برادرش می‌گوید گفتم خداوند او را به حضور شما خواهد آورد، رسول خدا فرمود بر کسی مثل خالد اهمیت اسلام پوشیده نمی‌ماند و اگر او نیرو و کوشش خود را به مسلمانان و زیان مشرکان به کار گیرد بدون تردید برای بهتر است و ما هم او را بر غیر او مقدم می‌داریم، چون این سخن به خالد رسید رغبت او را نسبت به اسلام افزون ساخت و برای خروج از مکه او را به نشاط آورد و تصمیم گرفت به پیامبر (ص) پیوندد.

خالد می‌گوید در جستجوی هم‌سفری برآمدم، عثمان بن طلحة را دیدم و تصمیم خود را به او گفتم و او با شتاب پذیرفت و هر دو با هم بیرون آمدیم، چون به منطقه هَدَّة^۲ رسیدیم ناگاه عمرو عاص را دیدیم گفت خوشامد بر شما باد، گفتیم و بر تو خوشامد باد، پرسید مسیر شما کجاست؟ او را آگاه کردیم، او هم ما را آگاه ساخت که آهنگ رفتن به حضور پیامبر (ص) را دارد، همگی با هم همراه شدیم و به روز نخست ماه صفر سال هشتم به مدینه رسیدیم، من همینکه با رسول خدا رویاروی شدم بر ایشان با افزودن عنوان پیامبری سلام دادم و ایشان با چهره‌یی گشاده پاسخ داد، من اسلام آوردم و شهادت حق گفتم، پیامبر فرمود، من در تو خردی می‌دیدم و امیدوار بودم که تو را جز به خیر نرساند، من با آن حضرت بیعت کردم و گفتم لطفاً برای من درباره همه کارهایی که در جلوگیری از پیشرفت آیین الهی انجام داده‌ام آمرزش خواهی فرمائی، پاسخ داد که اسلام گذشته را می‌پوشاند، گفتم ای رسول خدا! با این وجود برای من استغفار فرمائی، عرضه داشت بارخدا یا همه کارهای خالد را که در جلوگیری از آیین و راه تو انجام داده است بیامرز. خالد می‌گوید،

۱. یعنی خالد پسرخاله ابن عباس و خواهرزاده میمونه همسر حضرت ختمی مرتبت است.

۲. هَدَّة: نام جایی میان مکه و طائف است، به نقل از معجم البلدان، ج ۸، ص ۴۵۰، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی.